



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب هشتم



فهرست مطالب

- سوال ۱: مجری شبکه کلمه، در پاسخ به سوالی امام زمان خود را قرآن کریم معرفی نموده و برای اثبات آیه‌هایی از قرآن را شاهد آورد. آیا با توجه به کامل بودن قرآن از هر نظر و نشان دادن مسیر سعادت و اینکه در قیامت قرآن گواه و شهادت دهنده اعمال ما در دنیا می‌باشد آیا می‌توان گفت که قرآن در هر زمان امام بر مردم می‌باشد؟ لطفاً در پاسخ و رد این ادعا از خود قرآن دلیل بیاورید. ۲..... ۳
- سوال ۲: خداوند در آیه ۳۰ سوره بقره فرمودند که «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» یعنی از ابتدا خداوند می‌خواست انسان را به زمین بفرستد؛ پس قضیه بهشت و نافرمانی آدم چه می‌شود؟ ۵..... ۵
- سوال ۳: عمل صالح از نظر قرآن چیست؟ (لطفاً مستند به آیات قرآن جواب دهید)؟ ۷..... ۷
- سوال ۴: در روایاتی از اهل سخن شنیده‌ام که هنگام ظهور حضرت حجت (ع) برخی از علمای اسلام در مقابل ایشان موضع مخالف می‌گیرند و ادعان می‌دارند که ایشان دین جدیدی را منتشر می‌نماید. در صورت صحت مطالب ذکر شده، آیا درست است به این نتیجه برسیم که دین اسلامی که در حال حاضر ما با آن سروکار داریم آبستن تحریف عمده‌ای است؟ ۸..... ۸
- سوال ۵: پیامبر اکرم (ص) به چه کسانی لقب داده‌اند (مانند ذوالشهادتین - صدیق - سیف الاسلام و...) و اینکه افرادی مانند خالد بن ولید و ابوبکر و عمر چگونه به القاب معروفشان ملقب شدند؟ ۹..... ۹
- سوال ۶: در روایات آمده وقتی امام زمان ظهور می‌نمایند که دنیا پراز ظلم و گناه می‌شود پس ما هم گناه کنیم تا امام زمان بیاید یا با دیگران که گناه می‌کنند کاری نداشته باشیم. آیا این تفکر درست است؟ ۱۱..... ۱۱
- سوال ۷: با توجه به آیه ۵ از سوره‌ی احقاف، آیا حضرت علی دون الله است یا خود الله؟ ۱۲..... ۱۲
- سوال ۸: تفاوت مُلک و ملکوت چیست؟ مثلاً آسمان‌های هفت گانه جزء عالم مُلکند یا ملکوت؟ یا معراج پیامبر به در عالم ملک بوده یا ملکوت؟ وجه تمایز آنها چیست؟ ۱۴..... ۱۴
- سوال ۹: لطفاً معاد را با آیات قرآن اثبات کنید. ۱۶..... ۱۶
- سوال ۱۰: د رآیه ۱۶۴ سوره انعام می‌فرماید: هیچ کسی برای دیگری کاری را انجام نمی‌دهد. حال این آیه منافاتی با اینکه کسی برای دیگری کار خیری انجام دهد ندارد، مثل نماز برای والدین یا کارهای دیگر؟ لطفاً توضیح دهید. ۱۸..... ۱۸
- سوال ۱۱: گفته می‌شود قرآن هفتاد بطن دارد. آیات داستانی به راحتی ترجمه می‌شوند و غالباً بدون تفسیر هستند و سخت بتوان پذیرفت که این آیات بطن داشته باشند. لطفاً برخی آیات داستانی را با چند بطن یا حداقل یک بطن آنها بیان دارید. ۲۰..... ۲۰
- سوال ۱۲: یکی از برادران اهل سنت، برای رد توسل، به آیه ۳ از سوره الزمر (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) استناد می‌کند؟ ۲۲..... ۲۲
- سوال ۱۳: حرافان خطاب‌ها و تهدید به عذاب در قرآن کریم را دلیل بر عدم عصمت پیامبر اکرم روحی فداه (ص) می‌آورند و پاسخ‌ها را نیز به سخره می‌گیرند ... چه پاسخ متقنی (در اثبات عصمت شخص ایشان، به ویژه از قرآن) می‌توان داد؟ ۲۴..... ۲۴

سوال ۱۴: مردگان نمی شنوند - در آیه (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ) تصریح شده است که مردگان نمی شنوند ... تنها دلیل روایت وجوب تلقین می باشد که صحیح مسلم نیز آورده است، ولی مخالف نص قلمداد می گردد؟..... ۲۶

نقد سخنان آقای رائفی پور، مبنی بر این که خداوند متعال فقط و فقط مورد خلقت انسان به خودش تبریک گفته است (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)..... ۲۸

سوال ۱۵: رائفی پور در مورد خلقت انسان و دمیدن روح « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » گفته است: «خدا تکه ای از خودش را در انسان قرار داده است»؟..... ۳۰

سوال ۱۶: خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید که بین هیچ یک از پیامبران فرقی نمی گذارد. لکن ما اعتقاد داریم که پیامبر اسلام (ص) از همه برترند. آیا این دو منافاتی ندارند؟..... ۳۲

سوال ۱۷: آیا قرآن فقط هدایت کننده متقین است - با توجه به آیه ۲ سوره بقره (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) - پس داستان های گناهکارانی که گاه با استماع یک آیه هدایت شده اند چیست؟..... ۳۴

سوال ۱۸: در آیه ۷۴ سوره بقره پس از دیدن زنده شدن قربانی خداوند می فرماید دل های آنها مانند سنگ سخت شد. آیا یعنی بازهم ایمان نیاوردند؟ و در ادامه که می فرماید از برخی سنگها آب می جوشد و... اشاره به چیست؟..... ۳۶

سوال ۱۹: حضرت علی علیه السلام، در خطبه ۹۱ نهج البلاغه یا خطبه اشباح، فراز «آيَةٌ مَمْحُوءَةٌ مِنْ لَيْلِهَا وَ أَجْرَاهُمَا ...» علت شب و روز را حرکت خورشید و ماه معرفی می کند، در حالی که امروزه می دانیم حرکت دورانی زمین علت شب و روز است. پاسخ چیست؟..... ۳۸

سوال ۲۰: می خواستم بدانم این که خداوند در قرآن گفته «خدا نور آسمانها و زمین است»، یعنی ما باید خدا را نور تجسم کنیم؟ یعنی خدا نور است؟..... ۴۰

سوال ۲۱: آیا طبق آیه ۳۶ از سوره عبس، منظور از «صاحبتنه» همسر و «بنیه» فرزندان است؟ و چرا انسان در قیامت از زن و فرزندش نیز می گریزد؟..... ۴۱

سوال ۲۲: آیا می شود الهی بودن قرآن را ثابت بفرمایید؟..... ۴۳

سوال ۲۳: آیا جایگاه حضرت مریم (سلام الله علیها) از حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) برتر است؟ چون اسم ایشان به عنوان بانوی برگزیده در قرآن کریم آمده است. ۴۵

سوال ۲۴: شخصی که مدعی است قرآن تفسیر نمی خواهد، گفت: «در آیه ۷ سوره آل عمران آمده: "و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن را نمیداند" .. و می گوید شما به معنی توجه نمی کنید و عربی نمی دانید! معنی واضحی که فقط خدا می داند و بس! اگر این آیه را قبول ندارید، پس کافرید»..... ۴۷

سوال ۲۵: گمراه کردن خداوند چگونه است؟ در برخی آیات آمده است که خداوند هرکسی را بخواهد گمراه می کند؟ مگر می شود که خداوند کسی را هم گمراه کند؟ آیا این خارج از عدالت خداوند نیست؟..... ۴۹

سوال ۲۶: در مورد سوره تحریم و چند آیه ابتدایی آن و دلیل تحریم؟..... ۵۱

سوال ۲۷: آیا در روایات معصومین (علیهم السلام) آمده است که قرآن مجید یک موجود زنده است؟..... ۵۳

سوال ۲۸: اگر مقام امامت بالاتر از نبوت است، چرا پیامبر اکرم (ص) به جای اینکه به عنوان "امام" معرفی شوند در جای جای قرآن از ایشان به عنوان "عبد" و "رسول" و "نبی" یاد شده است؟..... ۵۵

سوال ۲۹: آیا انسان گناهکار هم بالاخره می تواند در آخرت به محضر خداوند برسد و خدای خود را ملاقات کند؟ منظورم انسان گناهکاری است که حق الناس عمدی نداشته باشد. ۵۷

سوال ۱: مجری شبکه کلمه، در پاسخ به سوالی امام زمان خود را قرآن کریم معرفی نموده و برای اثبات آیه‌هایی از قرآن را شاهد آورد. آیا با توجه به کامل بودن قرآن از هر نظر و نشان دادن مسیر سعادت و اینکه در قیامت قرآن گواه و شهادت دهنده اعمال ما در دنیا می‌باشد آیا می‌توان گفت که قرآن در هر زمان امام بر مردم می‌باشد؟ لطفاً در پاسخ و رد این ادعا از خود قرآن دلیل بیاورید. (دیپلم ریاضی/اصفهان) (۲۵ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا توجه نمایید که بسنده نمودن به ظاهر قرآن کریم، اول و آخر انحراف از اسلام می‌باشد. عاقبت «حسینا کتاب الله = کتاب خدا برای ما کافی است»، همین تفسیر به رأی‌ها و پیدایش اسلام‌های بدون پیامبر و امام، چون سلفی و تکفیری و داعش است که در طول تاریخ دیدیم و امروز نیز می‌بینیم. می‌گویند: فقط از قرآن دلیل بیاورید. باشد، از قرآن دلیل می‌آوریم و اولین دلیل همین است که «فقط از قرآن دلیل بیاورید» خلاف آموزه‌ها و آیات قرآن کریم می‌باشد. آیا این دلیل قرآنی نیست؟

*** - در کجای قرآن آمده است که کتاب خدا کافست و فقط از قرآن دلیل بیاورید؟!**

*** - آموزه‌های همین ظاهر قرآن کریم نیز که خلاف این امر است و مکرر تصریح دارد که به رسولش مراجعه کنید، دین و قرآن و سنت را از او بیاموزید، هر چه او داد بگیرید و هر چه نداد واگذارید، صدایتان را روی صدای ایشان بلند نکنید (مرتب نظریه ندهید و نگویید اسلام این است که ما می‌گوییم، تفسیر به رأی نکنید) و ... آیا اینها استدلال به قرآن کریم نمی‌باشد؟ آیا این آیات را نخوانده‌اند، یا قبول ندارند، چون به صرفشان نیست؟**

الف - قرآن چیست که فقط از آن دلیل بیاوریم؟ چند سطر نوشته شده روی چند صفحه کاغذ، بین دو جلد؟ آیا اساساً چنین کتابی نازل شده است؟ آیا وحیی است که از جانب خداوند متعال به قلب مبارک پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) نازل شده است و او به ما ابلاغ نموده و تبیین نموده است؟ حال چطور خودش را کنار می‌گذارند؟!

ب - قرآن کریم به چه کسی نازل شده است؟ به همه و یا فقط به یک نفر؟ پس چطور برخی از گفتار او را قبول دارند و برخی دیگر را قبول ندارند؟ از کجا فهمیدند که این جمله‌اش وحی است و آن یکی نیست؟! مگر خودش آن را نفرموده است؟! آیا ایشان فرمود که هر چه را گفتم وحی است بپذیرید و هر چه را گفتم وحی نیست، قبول نکنید؟!

ج - مگر خداوند متعال فقط ظاهر قرآن کریم را اصل قرار داد و فرموده فقط همین قرآن را فرستادم و شما نیز فقط به همان استدلال کنید، آن هم هر طوری که خواستید؟! خیر؛ بلکه فرمود: اصل اساسی (انسان کامل)، یعنی رسول است، لذا اطاعت خدا در گرو اطاعت اوست و قرآن نیز فقط به او نازل می‌شود و او تعلیم دهنده‌ی قرآن است و اوست که الگو و اسوه برای اطاعت و تبعیت است، نه سطور و نوشتجات. مضافاً بر این که فرمود: اول رسول را فرستادم و سپس به همراه او کتاب و میزان را فرستادم. یعنی اصل اوست و البته به همراهش کتاب و میزان نیز هست. حال بر اساس چه منطقی یک عده می‌خواهند از این سه عامل رشد و هدایت، فقط یکی را انتخاب کنند، آن هم ظاهرش را و آن هم هر آیه‌ای که دلشان خواست را انتخاب کنند و آن آیات را نیز هر طور که میلشان بود تفسیر به رأی کنند؟

*** - اگر فقط همین ظاهر آیات قرآن را قبول دارند، نماز صبح را دو رکعت و ظهر و عصر را چهار رکعت نخوانند و طواف و سعی بین صفا و مروه را هفت بار انجام ندهند و...، چون این اوامر و احکام در هیچ آیه‌ای نیامده است.**

د - بله، البته که کتاب خدا، «امام» است. امام نیز کتاب است و هیچ فرقی با یکدیگر ندارند؛ یکی به شکل کلام ابلاغ شد و سپس مسطور نیز گردید و دیگری وحی است و ناطق. لذا فرمود: از این سه عامل هدایت «رسول، کتاب و میزان»، من از میان شما می‌روم و دو یَقل دیگر را نزد شما می‌گذارم و از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

ه - اگر می‌خواهند فقط به کتاب خدا بسنده کنند، و از کتاب نیز چیزی جز ظاهر چند سطر نوشته شده در چند صفحه کاغذ نمی‌دانند، دست کم همان آیاتی که فقط ظاهرش را می‌خوانند قبول کنند. الحمد لله حجت

تمام شده است و خدا راه فراری نگذاشته است، حتی برای آنان که می‌خواهند به نام قرآن مردم را منحرف کنند و می‌گویند: همین ظاهرش برای ما کافیست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان (که به فرموده‌ی خدا و ابلاغ رسولش، جانشینان معصوم پیامبر می‌باشند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره‌ی چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبتتر است.

*** - خُب، آیا اینها آیات قرآن نیست و استدلال به همین ظاهر آیات قرآنی نمی‌باشد؟ آیا به مؤمنین نفرمود که از پیامبرش اطاعت کنید؟ آیا نفرمود که شاخصه‌ی ایمان به آخرت این است که اختلافات به ایشان ارجاع گردد؟! حالا بر سر موضوع امامت و امام زمان (علیه‌السلام)، اختلاف داریم؛ به فرموده‌ی قرآن کریم چه باید بکنیم؟ ما با استدلال به همین آیات قرآن کریم (چه ظاهر و چه باطن)، از رسولش (ص) پیروی و اطاعت می‌کنیم.**

*** - اگر کتاب خدا به تنهایی کافی بود، خدا رسولانش را پیش از کتاب نمی‌فرستاد و به جای امر به اطاعت از آنان، امر به کنار گذاشتن آنها و حصر اطاعت از ظاهر کتاب می‌نمود.**

*** - اگر کتاب به تنهایی کافی بود، این کتاب در اختیار همگان هست، پس چرا این همه فرقه، مذهب، گروه و گروهک درست شد که همه نیز استناد به کتاب می‌کنند؟!**

*** - کسانی که وجود «امام» را منکر می‌شوند، به خاطر آن است که خودشان می‌خواهند «امامت» و پیشوایی مردم را بر عهده بگیرند. از آنها سؤال می‌کنیم که حال با این همه ادعا، آیا خودتان هیچ «امامی» ندارید؟ یا آن که از صدها امام باطل اطاعت و تبعیت می‌کنید و فقط نسبت به اطاعت و تبعیت از امام حق مشکل دارید؟!**

*** - کسانی که «مهدویت» و خروج یک شخص به نام حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را تکذیب می‌کنند، نه تنها تمامی آیاتی را که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه) فرمودند: «مصادفش امام و امامت است» تکذیب می‌نمایند، بلکه حتی مذاهب اهل سنت و کتب معتبر آنها را نیز تکذیب می‌کنند.**

در صحاح ابوداود سجستانی که یکی از صحاح سنّه (صحیح‌های شش‌گانه‌ی اهل سنت) می‌باشد، فصلی به نام «کتاب المهدی» وجود دارد و در اولین حدیث آن به نقل از پیامبر اکرم (ص) نوشته شده: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ، فَقَدْ كَفَرَ»، یعنی هر کس خروج مهدی را انکار کند، به تحقیق که کافر شده است.

پس، بنا به فرموده‌ی کتاب، رسول، وحی، احادیث شیعی، احادیث سنّی... و عقل، سایت کلمه و مجریان آن، که منکر حضرت مهدی (علیه‌السلام)، مهدویت و خروج او هستند، کافر می‌باشند.

و - نمی‌شود هر کس که نام خود را مسلمان گذاشت و به ظاهر کتابی را نیز در دست گرفت، مسلمان دانست. مگر امریکا و انگلیس بی‌کار نشسته‌اند؟ مگر بلد نبودند تا وهابیت را به نام کفر خودشان و فراماسون بر مکه و مدینه و حجاز و سرزمین‌های اسلامی حاکم و مسلط کنند؟

اسلام عزیز، تعریف دارد، حدود و ثغور دارد، تبیان کل شیئ است، و این بیان و تبیان نیز بر عهده‌ی وهابیت و سایت کلمه نیست، بلکه با خدا، رسول، کتاب و اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) می‌باشد. تمامی اختلافات و حتی جنایات و مسلمان‌کشی‌هایی که در گذشته دیدیم و امروز نیز می‌بینیم، نتیجه‌ی همین «اسلام بی‌ولایت و بی‌امام» است، نتیجه‌ی کافی دانستن ظاهر کتاب خدا است، نتیجه‌ی کنار گذاشتن رسول الله و امامان صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد. اسلام بی‌ولایت، یعنی همین. یعنی معاویه و یزید در گذشته و امریکا و انگلیس در عصر معاصر، ولایت آن را بر عهده می‌گیرند و امامت و پیشوایی خود را بر مردم تحمیل می‌کنند. پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، با استناد به آیه‌ای که خود آن را اخذ و ابلاغ نموده بود، فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلَي (فَضْلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلِمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتَهُ فِي إِمَامٍ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتَهُ عَلِيًّا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ، الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ بِنِ: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ - (بن، ۱۲))

هان مردمان! او را برتر بدانید. چرا که هیچ دانشی نیست مگر این که خداوند آن را در جان من نیشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی، ضبط کرده ام. او (علی) پیشوای روشنگر است که خداوند او را در سوری یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده‌ایم...»

سوال ۲: خداوند در آیه ۲۰ سوره بقره فرمودند که «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» یعنی از ابتدا خداوند می‌خواست انسان را به زمین بفرستد؛ پس قضیه بهشت و نافرمانی آدم چه می‌شود؟ (۱۲ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که مرقوم نمودید، خداوند متعال به ملائک فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (البقره، ۳۰) - و (به یاد آر) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد».

الف - در اذهان این گونه شایع شده است که حضرت آدم (علیه‌السلام) به خاطر اغوای شیطان و از روی تنبیه به زمین فرستاده شد! در صورتی که چنین نیست، بلکه خداوند متعال اراده نمود تا آدم (علیه‌السلام) و از نسل او انسان را خلق نماید و جایگاه عنصری او را زمین قرار داد، اما جایگاه معنوی او، همان مقام اعلی می‌باشد.

از این رو، مسئله‌ی اغوا، منجر به زندگی با مشقات حیات طبیعی در زمین گردید. همان‌طور که اگر اولاد آدم^(ع)، اهل تقوا باشند، خوفی بر آنان نیست و اگر لباس تقوا از آنان گرفته شود، بدی‌های طینت آنها بیرون بریزد و ...، دچار مشقت خواهند شد.

ب - بهشتی که حضرات آدم و حوا علیهم‌السلام در آن بودند، بهشت اخروی نبوده است. به آن بهشت شیطان راه ندارد، مضافاً بر این که کسی نیز از آن اخراج نمی‌شود، بلکه بهشت برزخی بوده است و انس و جنّ به برزخ راه دارند. چه برزخ قبل از حیات دنیوی و چه برزخ بعد از مرگ.

ج - بیان «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، به شخصیت حقیقی آدم و اولاد او اختصاص ندارد، بلکه به شخصیت معنوی و حقوقی آنها تصریح می‌نماید. خداوند متعال نفرمود که می‌خواهم موجودی به نام «آدم» خلق کنم و او را در زمین قرار دهم، بلکه فرمود: می‌خواهم خلیفه‌ی خود را [یعنی مخلوقی که مظهر اتمّ اسما و صفات من (مستخلف) است را در زمین قرار دهم. از این رو شاهدیم که هبوط حضرت آدم (علیه‌السلام)، به همراه توبه، نبوت و رسالت بوده است.

چنانچه حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند: «مقصود از خلیفه شخص حقیقی آدم نیست، بلکه مراد، شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است، یعنی خلیفه‌الله، مطلق انسان‌ها، یا دست کم نوع انسان‌های کامل هستند و مقصود از مستخلف عنه خداوند سبحان است، نه گروهی از فرشتگان که در زمین می‌زیستند، یا جنیان مفسد و خونریزی که منقرض شدند، یا انسان‌های پیشین موسوم به نسناس، یا مطلق موجودات عالم».

د - اما در مورد گناه حضرت آدم (علیه‌السلام)، به شرح ذیل از تفسیر المیزان اشاره می‌شود:

«درباره‌ی مقام حضرت آدم و ارتکاب گناه و فریب شیطان را خوردن و خوردن از درخت ممنوعه بحث‌های مفصلی در کتب کلامی و تفسیری شده که به صورت اجمال عرض می‌کنیم: (لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

خطیئه و گناه آدم، چه معنا دارد؟ مگر پیامبر هم گناه می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوئیم، آنچه در بدو نظر از آیات ظاهر می‌شود، این است که آن جناب رسماً گناه کرده، مانند جمله‌ی «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، از این درخت نخورید که از ستمگران می‌شوید. و نیز جمله‌ی «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد، و در نتیجه گمراه شد. و نیز اعترافی که خود آن جناب کرده و قرآن آن را حکایت نموده فرموده «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا، وَ تَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، پروردگارا به خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی، و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.

این آن مطلبی است که از نظر خود این ظواهر، و قطع نظر از رسیدگی به دقت همه‌ی آیات داستان، به نظر می‌رسد، اما اگر در همه‌ی آیات داستان تدبر کنیم، و نهی از خوردن درخت را مورد دقت قرار دهیم، یقین

پیدا می‌کنیم که نهی نام برده نهی مولوی نبوده، تا نافرمانیش معصیت خدا باشد، بلکه تنها راهنمایی و خیرخواهی، و ارشاد بوده، و خدای تعالی خواسته است مصلحت نخوردن از درخت و مفسده‌ی خوردن آن را بیان کند، نه این که با اراده‌ی مولوی آدم را وادار به نخوردن از آن کند.

دلیل این معنا چند چیز است، اول این که خدای تعالی هم در آیه‌ی مورد بحث و هم در سوره‌ی اعراف، ظلم را متفرع بر مخالفت نهی کرده و فرموده: «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» و آن گاه در سوره‌ی طه این ظلم را به شقاوت مبدل نموده، و فرموده «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» مواظب باشید شیطان شما را بیرون نکند، وگرنه بدبخت می‌شوید.

آن گاه این بدبختی را در چند جمله که به منزله‌ی تفسیر است بیان کرده و فرموده: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ أَتَلَكَ لَا تَطْمَؤُنُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى» - تو در این بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه تشنه و نه عریان و نه گرمزده. خداوند با این بیان روشن کرده که مراد به شقاوت، شقاوت و تعب دنیوی است، که از لوازم جداناشدنی زندگی زمینی است، چون در زمین است که انسان به گرسنگی و تشنگی و لختی، و امثال آن گرفتار می‌شود.

پس معلوم شد خدا آدم را نهی کرد تا گرفتار این گونه عوارض نشود، و هیچ علت دیگری که باعث نهی مولوی باشد، بیان نکرد، پس به این دلیل نهی نام برده ارشادی بوده، و مخالفت نهی ارشادی گناه نیست، و مرتکب آن را خارج از رسم عبودیت نمی‌شمارند.

حال که مسلم شد نهی مزبور ارشادی بوده، باید ظلم در آن چند جمله را هم طوری معنا کنیم، که به نافرمانی و معصیت سر در نیاورد، و آن این است که بگوئیم: مراد از آن، ظلم به نفس، و خود را گرفتار تعب و هلاکت کردن است، نه ظلم به حقوق خدا، که در باب مسئله‌ی ربوبیت و عبودیت، از منافیات شمرده می‌شود.» (طباطبایی، محمد حسین، المیزان، (ترجمه) انتشارات جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۲۰۷)

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۳: عمل صالح از نظر قرآن چیست؟ (لطفاً مستند به آیات قرآن جواب دهید)؟ (۱۳ تیر ۱۳۹۳)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

اول تدبر نماییم که «مستند به قرآن پاسخ دهید» یعنی چه؟ استناد به قرآن چگونه است و در کجای قرآن کریم چنین تعریفی برای استناد بیان شده است؟

به راستی یک مطلب چگونه مستند به قرآن کریم می‌شود؟ و خداوند متعال چه روشی را برای استناد به قرآن کریم بیان نموده است؟ آیا فرموده است که در مورد هر مطلبی که به ذهن شما خطور کرد، باید آیه‌ای باشد که کلمه‌ی مطلوب یا آشنای شما نیز در آن باشد، تا بشود مستند به قرآن؟ مثلاً رکعات نماز صبح و ظهر و ...، چگونه مستند به قرآن شده است؟ حال آیا انتظار می‌رود که در قرآن کریم فهرستی وجود داشته باشد که بفرماید «عمل صالح اینها هستند و غیر اینها نیستند؟» - یا این که به هنگام عزم برای انجام یک عمل، تعقل، تفکر، تدبر، توجه به اوامر و نواهی الهی، تاسی به «اسوه‌ی حسنه» و ... همه مستند به عقل و وحی هستند، می‌شود عمل صالح؟

الف - عمل صالح، عمل به خیر و مصلحت است. یعنی عمل حکیمانه، لازم، خیر و مفیدی که با اخلاص و بجا انجام شود. نه این که یک کار یا شکل فیزیکی خاصی عمل صالح باشد.

حال به چند عمل دقت کنیم: نماز عمل صالحی است، ورزش نیز عمل صالح است، تغذیه‌ی سالم و حلال و به مقدار نیز عمل صالح است؛ اما اگر کسی وسط بزرگراه نماز بخواند، وسط سالن ورزشی غذا بخورد و وسط رستوران ورزش کند، چه؟ آیا باز هم عمل صالح انجام داده است؟

ب - اسلام عزیز دین عمل‌زدگی نمی‌باشد، از این رو شاهدیم که همیشه «ایمان و عمل صالح» را با هم آورده است و هر دو نیز باید در «انسان» جمع شود؛ یعنی چه؟ یعنی لازمه‌ی رشد و تکامل، جمع «حُسن فاعلی و حُسن فعلی» با هم می‌باشد. از این رو در آموزه‌های قرآنی می‌خوانیم که در هر حال عمل خوب به فاعل فایده می‌رساند، اما اگر فاعل کافر بوده و یا فرد صالحی نباشد، فایده‌ی عمل خوبش نیز کوتاه مدت و کم تأثیر می‌باشد و چه بسا «حبط» گردد.

ج - اگر در خصوص «عمل صالح» به قرآن و احادیث مراجعه کنیم، مشهود می‌گردد که بیشتر راجع به شخص (فاعل)، سخن رفته است نه عمل یا کاری (فعلی) معین، تحت عنوان عمل صالح. چرا که از اصلی‌ترین شاخصه‌های عمل صالح، هدف و نیت فاعل است، نه صرفاً شکل فیزیکی عمل. به عنوان مثال، اگر بپرسید: آیا نماز، تلاوت قرآن، صدقه دادن به مستمند و ...، عمل صالح است یا خیر؟ پاسخ این است که اگر فاعل این کارها را به قصد قربت انجام دهد خیر است، وگرنه می‌تواند شر نیز باشد و جز بر خسران نیافزاید. اگر این کارها برای ریا و مردم فریبی انجام شود که خیر نیست.

د - بهشت و جهنم، جایگاه انسان صالح یا غیرصالح است، نه جایگاه عمل صالح و عمل غیرصالح. بعد نعمات بهشتی و یا عذاب‌های جهنمی، نتیجه یا صورت اخروی عمل‌های صالح و غیرصالح می‌باشند که به همراه فرد وارد بهشت و جهنم می‌شوند. لذا فرق است بین «انسان صالح» با «عمل صالح» و مهم این است که انسان باید صالح باشد. در قرآن مکرر به «انسان» اشاره شده است و نه عمل. می‌فرماید: «کسانی که مؤمن هستند و عمل صالح انجام می‌دهند» - می‌فرماید: «هر کس از مرد و زن که عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد ...»، چرا که فاعل انسان است و هدف او، نیت او و جهت اراده‌ی اوست که عمل را صالح یا غیرصالح می‌نماید.

آیت الله جوادی آملی:

عمل صالح داشتن با صالح بودن متفاوت است. انسان مادامی که در مرز عملواالصالحات است ممکن است ذاتش عوض شود، ولی اگر ذات کسی صالح شد و عمل صالح جزء گوهر وجود او شد دیگر غیر از عمل صالح چیزی از او صادر نمی‌شود.

سوال ۴: در روایاتی از اهل سخن شنیده‌ام که هنگام ظهور حضرت حجت (ع) برخی از علمای اسلام در مقابل ایشان موضع مخالف می‌گیرند و اذعان می‌دارند که ایشان دین جدیدی را منتشر می‌نمایند. در صورت صحت مطالب ذکر شده، آیا درست است به این نتیجه برسیم که دین اسلامی که در حال حاضر ما با آن سروکار داریم آریستن تحریف عمده‌ای است؟ (۱۴ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«آریستن تحریف»، یعنی بعداً تحریف‌هایی در آن ایجاد خواهد شد، ولی ظاهراً منظور شما این است که «آیا اسلام، هم اکنون دستخوش تحریف‌هایی می‌باشد؟!»

الف - بله، روایاتی نه از اهل سخن، بلکه از اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) بدین مضمون وجود دارد. بسیاری از علما و فقها، وقتی می‌بینند که ایشان برای تحقق حکومت جهانی عدل الهی قیام نموده است و دشمنان نیز صف‌کشی کرده و جنگ به راه انداخته‌اند و بالتبع خون‌های زیادی ریخته می‌شود، متعجب شده و حتی معترضانه سؤال می‌کنند که آیا شما برای این خونریزی مجوز شرعی دارید؟ آیا از قرآن حجت دارید؟! بسیاری از علما و فقها، به نحوه‌ی قضاوت و صدور حکم ایشان معترض می‌شوند، چرا که با نحوه‌ی قضاوت خودشان متفاوت است. بسیاری دیگر که دین اسلام را فقط عبادت شخصی می‌پنداشتند، متعجب و معترض می‌گردند که چرا دین سیاسی شد و ...

اما معنایش این نیست که اسلام کنونی تحریف شده است، بلکه معنایش این است که شناخت ما و آنها از اسلام بسیار اندک و گاهی غلط است. نمونه‌ی این اعتراضات را امروز نیز شاهدیم، در حالی که هنوز ایشان ظهور و قیام نموده‌اند.

*** -** هنوز بسیاری هستند که مدعی می‌شوند دین از سیاست جداست، در حالی که همین قرآن، همین احادیث و احکام را که عمده‌ی آن اجتماعی و بالتبع سیاسی است در اختیار دارند.

*** -** هنوز عده‌ای از روی جهالت و یا به خاطر منافع شخصی و یا انفعال هوای نفس می‌گویند: تا ظهور حضرت (علیه‌السلام)، کسی نباید علیه ظلم قیام کند و برای اثبات این مدعای غیراسلامی و غیرعقلانی خود، با تفسیر به رأی به آیات قرآن کریم و احادیث نیز استناد می‌کنند!

*** -** هنوز عده‌ای از همین علما و فقها، با مسئله‌ی حکومت اسلامی، ولایت و ولایت فقیه مشکل دارند.

*** -** اگر در همین دوره‌ی کوتاه استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران [که گامی بزرگ در بسترسازی و مقدمه‌ی ظهور و قیام جهانی ایشان است] کمی تأمل و تعمق کنیم، مشاهده می‌کنیم که فقط کفار و مخالفین صف‌کشی نکرده‌اند، بلکه حتی روحانیون شیعه و بعضاً مشهور و حتی مسئول نیز صف‌کشی کرده و مقابله می‌کنند و همگی نیز داعیه‌ی اسلام، ولایت، تشیع و حتی انقلابی بودن دارند.

نکته: اینها زمان ظهور نیز همین‌طور خواهند بود. یکی از شیعیان امام صادق (علیه‌السلام) به ایشان عرض کرد: خیلی مایلیم بدانم که اگر زمان ظهور حضرت مهدی (علیه‌السلام) را درک می‌کردم، چگونه بودم؟ ایشان خیلی کوتاه و جامع فرمودند: «همان گونه که اکنون هستی».

ب - پس اسلام تحریف نشده است، قرآن تحریف نشده است، بلکه یا شناخت اندک است و یا مسلمانی ما تحریف شده است. تفسیر به رأی‌ها تحریفی است. حمل امیال نفسانی به اسلام و قرآن و ولایت تحریفی است. قرآن را به جای پیش رو قرار دادن، پشت سر انداختن تحریفی است.

*** -** امام خمینی (ه) بدین مضمون می‌فرمودند که چون نگذاشتند بیش از چهار سال از نعمت حکومت امام معصوم (ع) برخوردار گردیم، معارف بسیاری به ما نرسیده است و چیز زیادی (به ویژه در حکومت‌داری) نمی‌دانیم، مانند نمی از قطره‌ای از اقیانوس به ما رسیده است.

*** -** در روایات موثق تصریح شده که علم، ۲۷ حرف است و تا زمان ظهور فقط ۲ حرف آن ظاهر شده است و مابقی نزد ایشان است. بدیهی است که این علم، قرآن، احکام و آموزه‌های اسلامی را نیز شامل می‌گردد. لذا آنان که ایمان ضعیفی دارند، ابتدا معترض می‌شوند، چنانچه بسیاری از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز به ایشان معترض می‌شدند و بلایی که سر اسلام و مسلمین در جنگ صفین آمد [در حالی که چیزی نمانده بود تا معاویه کشته شود]، به خاطر این بود که برخی احساس می‌کردند که بیشتر از امام معصوم (ع)، اسلام و قرآن را می‌شناسند.

سوال ۵: پیامبر اکرم (ص) به چه کسانی لقب داده‌اند (مانند ذوالشهادتین - صدیق - سیف الاسلام و...) و اینکه افرادی مانند خالد بن ولید و ابوبکر و عمر چگونه به القاب معروفشان ملقب شدند؟
(شیمی/بندر عباس) (۱۵ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

القابی که ایشان دادند و بیشتر به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اختصاص دارد، بسیار است، اما راجع به دو لقب «صدیق» و «فاروق» به نکات ذیل اشاره می‌شود.

نزد اهل تسنن، ابوبکر به لقب «صدیق» و عمر به لقب «فاروق» معروف می‌باشند که البته به اسناد معتبر در منابع اهل تشیع و تسنن، هر دو از القاب امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) می‌باشد، که در ذیل به بیان چند حدیث از منابع بسیار معتبر اهل سنت بسنده می‌گردد:

الف - صدیق:

*- ابن ماجه قزوینی که یکی از صحاح ششگانه اهل سنت به نام «سنن ابن ماجه» به او تعلق دارد، با ذکر اسناد بسیاری آورده است:

«عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَمَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ»

ترجمه: عباد بن عبد الله گوید: علی (علیه السلام) فرمود: من بندهی خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می‌خواندم.

منابع: این حدیث در منابع اهل سنت بسیاری نقل شده است، از جمله: [سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴ - البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۶ - والمستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۲]

*- همچنین ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف خود به بیانی اشاره می‌کند که حاکی از زمزمه‌ی ملقب کردن ابوبکر به صدیق و تصحیح حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، او به نقل از معاذ می‌نویسد:

«عن معاذة بنت عبد الله العدوية سمعت علي بن أبي طالب على منبر البصرة وهو يقول أنا الصديق الأكبر أمنت قبل ان يؤمن أبو بكر وأسلمت قبل أن يسلم أبو بكر»

ترجمه: معاذة دختر عبد الله گوید که از علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم که بر بالای منبر بصره می‌فرمود: من صدیق اکبر هستم، ایمان آوردم قبل از آن که ابوبکر ایمان بیاورد، اسلام آوردم قبل از آن که ابوبکر اسلام بیاورد.

منابع: المعارف - ابن قتیبه، ص ۱۶۹ - تهذیب الکمال، المزی - ج ۱۲ - ص ۱۸ - ۱۹ - البداية والنهاية، ابن کثیر - ج ۷ - ص ۳۷۰

ب - فاروق:

پیامبر عظیم الشان (صلوات الله علیه و آله)، خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«أنت الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ...»

ترجمه: تو آن صدیق اکبری. و تو همان فارق هستی که درست و نادرست را از هم جدا می‌سازی.

به این حدیث نیز در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت تصریح شده است که از آن جمله است:

منابع: ذخائرالعقبی، ص ۵۶ - المواقف قاضی ایجی، ص ۴۰۹ - الریاض النضره محب الدین طبری، ج ۳، ص ۹۶ - مسند شمس الاخبار قرشی، ج ۱، ص ۹۴

روایت منقول اهل سنت در اختصاص این لقب به شیخین:

یک بیان از اهل سنت نقل شده است و آن را به رسول الله (صلوات الله علیه وآله) نسبت داده اند که فرمود:

«ما فی الجنة شجرة إلا مكتوب علی كل ورقة منها: لا إله إلا الله. محمد رسول الله. أبو بكر الصديق: عمر الفاروق. عثمان ذو النورین»

ترجمه: در بهشت درختی نیست، الا آن که روی هر برگ آن نوشته است: محمد رسول خدا، ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان صاحب دو نور است.

در روایت دیگری به نقل از ابی الدرداء آورده اند:

«عن أبی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: «رأیت لیلة أسرى بی فی العرش فرندة خضراء فیها مكتوب بنور أبيض: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق»

ترجمه: ابی درداء از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است!»

اما، مهم این است که اکابر اهل سنت، این روایات را نقل کرده اند، منتهی نه تنها تأیید ننموده اند، بلکه تصریح کرده اند به این که ضعیف است، دروغ است، راوی مکتذب است، سند اعتبار ندارد و ...، مانند:

*- ابن جوزی که می نویسد: این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عمر بن اسماعیل است. یحیی بن معین درباره ی او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغ گو است، آدمی بد و خبیث است. نسائی و دارقطنی گفته اند: حدیث او متروک است. (الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۲۷)

*- و مجدد تأکید می نماید: (هذا باطل موضوع وعلی بن جمیل کان یضع الحدیث ...) - این روایت باطل و ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می کرده است. (الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۶)

*- و می افزاید: این حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و محمد بن مجیب (راویان حدیث) هر دو دروغگو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است. (همان، ص ۳۲۷)

*- همچنین سایر علما و بزرگان اهل سنت، این قبیل احادیث را جعلی و سند آن را ضعیف و راویانشان را دروغگو یا جاعل حدیث معرفی کرده اند. مانند:

هیثمی (مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹، ص ۵۸) - متقی هندی (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۳۶) - شمس الدین ذهبی (میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۴۰)

سوال ۶: در روایات آمده وقتی امام زمان ظهور می‌نمایند که دنیا پر از ظلم و گناه می‌شود پس ما هم گناه کنیم تا امام زمان بیاید یا با دیگران که گناه می‌کنند کاری نداشته باشیم. آیا این تفکر درست است؟
(۱۵ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حدیث متواتر و مشهور به شرح ذیل می‌باشد:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِّنَّا يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»

ترجمه: اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند، تا دنیا را پر از عدل و انصاف کند، چنانچه پر از ظلم و جور شده است.
و البته احادیث و روایات بدین مضمون بسیار و متواترند.

الف - در بسیاری از این احادیث (کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا) بیان شده است، «کَمَا» یعنی «همچنان که»، لذا معنایش این می‌شود: جهان را پر از عدل و داد می‌نماید، همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است. در برخی از احادیث نیز به جای «کَمَا»، جمله‌ی «بَعْدَ مَا مُلِئَتْ» آمده است، یعنی: پس از آن که پر از ظلم و جور شده است. لذا معنایش تأخر قیام و عدل، پس از ظلم و جور است. چرا که اساساً هدف قیام، ریشه‌کنی ظلم و جور می‌باشد.

ب - پس پُر شدن جهان از ظلم و جور، شرط قیام نیست و در هیچ یک از احادیث و روایات قید نشده که قیام ایشان، مشروط به پُر شدن ظلم و جور است، تا بگویند: «پس برویم ظلم و جور کنیم»؛ بلکه این احادیث، بیان و تشریح وضعیت حاکم بر جهان در زمان ظهور می‌باشد.

اما، در احادیث و روایات بسیاری تصریح شده که قیام، مشروط به برخورداری از یاران لایق و مستعد، دعای مردم، منجی الهی طلبی بشریتی که خسته شده است، مساعد نمودن زمینه‌ی مناسب برای قیام و حکومت و ... می‌باشد؛ پس چرا نمی‌گویند: برویم خودسازی کنیم، برویم زمینه‌سازی کنیم، برویم از یاران شویم، برویم شرایط را مهیا نماییم؟

ج - منابع شناخت ما، چه در معارف و چه در احکام، وحی و سنت (سیره‌ی نبوی^(ص)) و اهل عصمت^(ع) و عقل می‌باشد. حال کدام یک حکم کرده یا اجازه می‌دهند که یک عده برای خروج مصلح و اصلاح جهان، بروند ظلم و فساد نمایند؟

تمام قرآن کریم و تمام احادیث، روایات و آموزه‌های اسلامی، تأکید دارند که شرک نوزید - ظلم نکنید - معصیت ننمایید - قیام به قسط کنید - شهادت به حق دهید - با تمامی مصادیق و مظاهر کفر، شرک، نفاق، ظلم و جهل جهاد کنید - اهل تقوا باشید - اهل ولایت باشید - دشمنان خدا و خودتان را دوست و مسلط بر خود نگیرید - بصیر باشید و

بدیهی است اگر یک آیه یا حدیث پیدا شود که در آن [العیاذ بالله] توصیه به فسق، فساد و ظلم شده باشد که کلّ اسلام به حکم عقل ابطال می‌گردد.

د - معنا و مفهوم انتظار نزد این دسته چگونه است؟ آیا می‌گویند: برویم قرآن بسوزانیم، قتل و جنایت و نسل‌کشی راه بیان‌دازیم، زنا و لواط و تجاوز را گسترش دهیم، دروغ و تهمت و افترا و فتنه را ترویج نماییم، تا حضرت مهدی^(علیه السلام) ظهور و قیام نمایند؟ آیا این است مفاهیم بلندانتظار و آموزه‌های اسلامی و احکام الهی؟! آیا می‌گویند: حضرت امام مهدی^(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قیام می‌نمایند تا ظلم را ریشه کن کنند، پس ما برویم ظلم کنیم تا بیابند ما را ریشه کن کنند؟! این است مفهوم انتظار؟!

ه - دقت شود که قیام و حکومت عدل، یک امر جهانی است، مختص به یک شهر یا یک کشور یا یک ملت نمی‌باشد و جهان نیز نه تنها هیچ گاه خالی از ظلم و جور نبوده است (حتی در زمان رسول اکرم^(صلوات الله علیه و آله))، بلکه همیشه پر از ظلم و جور بوده و هست. پس یک منتظر، نگران و مترصد ریشه‌کنی ظلم و جور است و نه اشاعه‌ی آن.

حق، هیچگاه معلول باطل نخواهد بود.

سوال ۷: با توجه به آیه ۵ از سوره ی احقاف، آیا حضرت علی دون الله است یا خود الله؟ (۱۸ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد نظر به شرح ذیل است:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ» (الاحقاف، ۵)

ترجمه: و کیست گمراهتر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند.

الف - گاهی ذهن، خودش در طرح سؤال، شیطنت می‌کند و گاهی دیگران از بیرون برای ذهن شیطنت می‌کنند؛ و هر دو حالت سبب می‌شوند که ذهن به جای کشف حقایق، به دنبال بازیگوشی و شیطنت برود.

ب - بدیهی است که از مفهوم ظاهر و نیز معنای باطن آیه و همچنین حکم عقل چنین برمی‌آید که هر چیزی به غیر از «الله جلّ جلاله»، خلق اوست. حتی وجود نورانی اکمل و اشرف و احبّ مخلوقات، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله). اما چرا سؤال می‌شود که طبق این آیه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، «دون الله» است یا خود خدا؟

این ذهنیت، اغلب برای توجیه شیطنت خود، کلمات حق را مطرح می‌کند تا نتایج باطل را بر آن حمل کند، چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به سؤال «لا حکم الاّ لله» و نتیجه‌گیری در نفی حقانیت حکومت ایشان فرمودند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ وَ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» - یعنی کلمه و جمله حق است، اما اراده‌ای که از آن شده باطل است. یا به تعبیر خودمان یعنی: آیه مستمسک قرار گرفته است.

قصد این است که می‌خواهند القا کنند که پس شیعیان با توسلات خود به حضرت علی (علیه السلام) یا...، «دون الله» را می‌خوانند که طبق آیه‌ی فوق و آیاتی دیگر، نه می‌شنود و نه پاسخ می‌دهند، که البته این نتیجه‌گیری کاملاً غلط است. می‌توانستند این سؤال را به همین شکل روشن و واضح بپرسند. اما شما دقت کنید که اینها خودشان به انحای حیل متوسل می‌شوند، تا توسل به آن بزرگواران را رد کرده و از ما بگیرند، تا ما به خود آنها متوسل شویم.

ج - «ما سوی الله» با «من دون الله» متفاوت است. «ما سوی الله» یعنی «هر چیزی غیر از خدا»، که تمامی خلق خدا، «ما سوی الله» هستند. اما «من دون الله»، یعنی پرستش، خواندن و رجوع به دیگران با کنار گذاشتن خدا (به غیر از آنچه خدا فرموده و مقرر کرده است).

د - حال بپرسیم: آنان که موحد هستند و «من دون الله» هیچ پرستش و عبادتی ندارند و جز او را نمی‌خوانند، چگونه اطاعت و عبادت می‌کنند؟ آیا به خودشان وحی رسیده است؟ آیا بدون واسطه و وسیله هدایت شده‌اند - آیا بدون واسطه و وسیله کسب علم و فیض می‌کنند - کدام کار بشر بدون توسل به هزاران هزار واسطه و وسیله انجام می‌پذیرد؟ [حتی نوشیدن یک جرعه آب نیز با توسل به میلیون‌ها واسطه و وسیله‌ی شناخته شده و نشده میسر می‌گردد]. خداوند متعال کدام فیض را (از فیض وجود گرفته تا فیض ربوبیت و هدایت) بدون واسطه به انسان داده است که انسان بتواند بدون واسطه آن را اخذ نماید؟! یک نمونه بیاورند.

ه - اگر قصد از سؤال، فهم چگونگی رابطه‌ی انسان موحد و مؤمن با خداست، بپرسند:

*** -** با توجه به آیات قرآن کریم و تسری «ولایت الله» در ولایت رسول الله و سپس معصومین (علیهم السلام)، جایگاه حضرت علی (علیه السلام) کجاست؟

*** -** با توجه به آیه‌ی کریمه‌ی ذیل، تکلیف و وظیفه‌ی ما در مقابل ولایت، امامت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیست؟ آیا رسول (ص) دستوری داده که باید اطاعت شود و همان اطاعت خداست؟

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء، ۸۰)

ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.

*- پرسند: با توجه به آیات عدیده در خصوص اطاعت رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله)، اولی الامر، راسخون فی العلم، اولی الالباب، انعمت علیهم و ...، پس رابطه ی مستقیم با خدا چه می شود؟

*- پرسند: وقتی فرموده که جز من را نخوانید، مشرک نشوید و ...، مفهوم آیه ی ذیل که خطاب به مؤمنین است و صراحتاً امر به توسل کرده است چه می شود؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

*- پرسند: چطور ما در هر امر کوچک و بزرگی، در رشد مادی یا معنوی، در هر راه حق یا باطلی، ناچاریم به وسائط و وسایل متوسل گردیم، از کسب علم و توسل به کتاب و معلم گرفته، تا کسب روزی، یا بهبود سلامتی و ... به همه و هر چیزی متوسل می شویم، پس چرا تا بحث توسل به اهل بیت (علیهم السلام) پیش می آید، با شدت مقابله کرده و می گویند: حرام و شرک است؟

و - پس خواندن غیر خدا (يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ)، یعنی پرستش، توسل و شفاعت و هر گونه گرایش و راهی که خارج از فرمان او باشد، نه این که به خود خدا هم درس توحید بدهند و به او بگویند: [العیاذ بالله]، اقامه ی نماز، تلاوت قرآن، رجوع به آموزه های حدیث (سنت نبوی^(ص)) که همه نوعی توسل است، و نیز وسیله قرار دادن هر آنچه تو آنها را وسیله ی کمال و قرب خودت قرار داده ای، شرک است! ما هر کاری که بکنیم، نوعی توسل است برای قرب الی الله چه نماز بخوانیم، چه صدقه دهیم، چه روزه بگیریم، چه به اهل عصمت (علیهم السلام) تأسی کرده و از آنان تبعیت نماییم و ...، هیچ کدام خودشان هدف نیستند، هیچ کدام «من دون الله» نیستند، بلکه همه وسیله ی قرب به او هستند.

لذا اگر کسی به آنچه خداوند مّان فرموده گردن نهد، به هر کس که او تعیین کرده رجوع نکند، از هر آن کس که خدا او را رسول و امام و ولی الله قرار داده اطاعت و تبعیت نکند، معرفت و مودت آنها را نداشته باشد و در یک کلمه، به این اسباب هدایت الهی، متوسل نگردد، هرگز هدایت نخواهد شد. بی تردید گمان این که با قرآن می توانند به جنگ خدا بروند و توسل به طواغیت و إله های بیرونی و نیز إله های درونی نفس را جایگزین توسل به اهل عصمت (علیهم السلام) نمایند، فرض باطل و تلاش بی نتیجه ای است.

سوال ۸: تفاوت مُلک و ملکوت چیست؟ مثلاً آسمان‌های هفت گانه جزء عالم مُلکند یا ملکوت؟ یا معراج پیامبر به در عالم ملک بوده یا ملکوت؟ وجه تمایز آنها چیست؟ (۱۹ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی به عالم ماده نگاه کنید، مشاهده می‌کنید که تو در تو و لایه در لایه است. از جرم به سلول، از سلول به اتم، و خلاصه الکترون، نوترون و ... به عوالم متفاوت همین عالم توجه نمایید، عالم جامدات، عالم نباتات، عالم حیوانات و عالم انسان که همه را در یک کلمه «عالم طبیعت» می‌گویند را شهود می‌نمایید.

پس عوالم وجود، تو در تو و مرتبه در مرتبه است و البته پیچیدگی و مراتب عوالم غیرمادی به مراتب بیشتر و گسترده‌تر می‌باشد.

از این رو در تقسیم‌بندی‌های متفاوت که از منظرهای گوناگون انجام شده، با اسامی عوالم بسیاری آشنا می‌گردید، مانند: عالم خلق، عالم امر، عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم ناسوت، عالم عقل و

الف - حکما در یک دسته بندی کلی و اولیه، عالم هستی را به دو بخش «مادی یا غیرمادی» تقسیم کرده‌اند که اصطلاحاً به آن «طبیعت و ماوراء الطبیعت» گفته می‌شود.

در این تقسیم بندی، هر چه محسوس است را «عالم مُلک» خوانده‌اند، یعنی «عالم خلق»، یا «عالم ماده و حرکت و زمان و مکان. به عبارت دیگر: عالم طبیعت و محسوسات = عالم دنیا» و بنا به تعریفی، عالمی که دارای صورت و طول و عرض و عمق و رنگ است اما فاقد حرکت و زمان و تغییر و وزن می‌باشد را «عالم مُثل یا عالم ملکوت» خوانده‌اند.

ب - در قوس نزول «انا لله»، اولین عالم پس از اسماى الهی (که خلقت تجلی آن اسما می‌باشد) را عالم «جبروت» خوانده‌اند - عالم پایینتر ملکوت است - و عالم پایینتر «ناسوت» و طبیعت است.

همچنین در ادبیات قرآنی با «عالم غیب» و «عالم شهود» آشنا می‌شویم. یعنی آنچه محسوس و مشهود است «شهود» و آنچه هست، اما محسوس نیست «غیب» نامیده می‌شود. لذا از صفات مؤمنین را «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» بیان داشت، یعنی ماده‌گرا و بی‌بصیرت نیستند و شناخت آنها به ماده و خواص آن اختصاص ندارد.

ج - در قرآن کریم به خالقیت، الوهیت و ربوبیت الله جلّ جلاله، بر همه‌ی این عوامل تصریح شده است، چنانچه در یک آیه تصریح شده است:

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (العمران، ۱۸۹)

ترجمه: و فرمانروایی (ملکیت حقیقی) آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا بر هر چیزی تواناست.

و در آیه‌ی دیگری تصریح شده است:

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۸۳)

ترجمه: پس [شکوه‌مند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید.

تأکید در «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» پس از «مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» قابل تأمل و توجه است. چنانچه مرحوم علامه طباطبایی^(۵)، فرمودند:

«با انضمام این آیه به ماقبلش این معنا به دست می‌آید که: مراد از "ملکوت" آن جهت از هر چیزی است که رو به خداست، چون هر موجودی دو جهت دارد، یکی رو به خدا، و یکی دیگر رو به خلق. ملکوت هر چیز آن جهتی است که رو به خدا است، و ملک آن سمت رو به خلق است ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به

معنای هر دو جهت هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می شود، «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ».

و اگر فرموده ملکوت هر چیزی به دست خداست، برای این است که: دلالت کند بر این که خدای تعالی مسلط بر هر چیز است، و غیر از خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد .

و برگشت معنا در آیهی «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ» به این است که: خدا از استبعادی که مشرکین در مسالهی معاد می کنند، منزّه است، چون مشرکین غافلند از این که ملکوت هر چیزی به دست خدا و در قبضه قدرت اوست.

و جملهی «وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» خطاب به عموم مردم است، چه مؤمن و چه مشرک، و هم بیان نتیجه ای است از بیان سابق بعد از تنزیه خدا. (المیزان، ذیل آیه کریمه)

د - اما معراج، فوق عوالم ناسوت و ملکوت بوده است، چنانچه فرمود تا «سدرة المنتهی» بوده است، حتی در اوج و مقامی که حضرت جبریل امین نیز امکان ورود به این مرتبه و این عالم را نداشته است. پس آسمان اول، همان عالم ناسوت و طبیعت است، و آسمانهای بعدی به عوالم بالاتر و غیرمادی اختصاص دارد.

سوال ۹: لطفاً معاد را با آیات قرآن اثبات کنید. (دیپلم ریاضی/رامشیر) (۱۹ تیر ۱۳۹۳)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا دقت کنیم که منظورمان از «با آیات قرآن اثبات کنید» چیست؟

الف - یک موقع بحث از این می‌شود که اعتقاد به معاد، در تداوم اعتقاد به توحید است، چرا که معاد، یعنی عود و بازگشت به سوی او. حال سؤال مطرح می‌شود که آیا این خدایی که شناخته‌ایم و به او معرفت و ایمان پیدا کرده‌ایم، آیا در آیات قرآن کریم و کلام وحی‌اش، خبر قطعی از وقوع معاد داده است یا خیر؟ خب، پاسخ این است که «بله»، در قرآن کریم بیش از هزار آیه وجود دارد که به صورت مستقیم و غیرمستقیم به معاد تصریح کرده است و حتی برای عیدی که می‌خواهد استناد تعبیدی داشته باشد، مکرر و با صراحت و قاطعیت فرموده است که معاد «لا ریه فیه» می‌باشد، یعنی هیچ شک و تردید نکنید که حتماً واقع می‌شود، نه ذهنیت و وهم و خیال است و نه دروغ است:

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِيُوقَعَهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ...» (الواقعة، ۱ تا ۳)

ترجمه: آن گاه که آن واقعه (واقعه قیامت) واقع شود * که در واقع شدن آن دروغی نیست * پایین آورنده [ی گروهی] و بالا برنده [ی گروهی] است ...

و یا آیاتی چون: «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ - همانا قیامت واقع می‌شود» - «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - پس آن روز است که قیامت تحقق یابد» - «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ - که آنچه وعده یافته‌اید قطعاً رخ خواهد داد» از آن جمله می‌باشند.

ب - اما یک موقع بحث از این می‌شود که آیا خداوند علیم و حکیم، در آیاتش راجع به معاد، به غیر از خبر، اقامه‌ی دلیل و برهان عقلی نیز نموده است یا خیر؟ پاسخ مثبت است، چنانچه در مورد توحید نیز استدلال و برهان آورده است.

بیهوده و بازیچه نبودن دنیا:

خداوند متعال استدلال می‌کند که اگر به خدای علیم و حکیم ایمان آوردید، دقت داشته باشید که لابد سرانجامی دارد و اگر معاد نباشد، خلقت به منزله‌ی بازیچه و کاری بیهوده می‌شود که خداوند متعال منزّه (سبحان) از آن است:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: پس آیا گمان کرده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما هرگز به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، ۲۷)

ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کافران از آتش.

یکسان نبودن همگان:

اگر معاد [بازگشت به سوی او]، یا به تعبیر دیگری حساب و کتاب و ثواب و عقابی در کار نباشد، نه تنها خلقت باطل و بیهوده می‌گردد، بلکه ارسال انبیا و رسل، انزال وحی و کتاب و به طور کلی هدایت و شریعت، باطل و عبث می‌گردد، چرا که همه برای رشد، سلامت و حیات طیبه و جاویدان اخروی می‌باشد و محال است که همه یکسان باشند:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (الرعد، ۱۶)

ترجمه: (به مشرکان) بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ (سپس خود) بگو: الله (زیرا جوابی به غیر این نیست و آنها از روی عناد ساکتند. و به عنوان انکار و استبعاد عقلی) بگو: پس آیا غیر او یاوران و سرپرستانی گرفته‌اید که برای خودشان نیز تسلط بر سود و زیانی ندارند؟! بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکیها و نور برابرند؟ یا مگر برای خداوند شریکانی قرار داده‌اند که آنها نیز همانند آفریده‌های خدا (چیزهایی) آفریده‌اند که دو رقم آفرینش یا آفریده‌ها یا آفریننده‌ها بر آنها مشتبه شده (و از این رو شرکا را نیز مستحق عبادت دیده‌اند)؟ بگو: (بی‌تردید) آفریننده‌ی همه چیز خداست و اوست یگانه و غالب و مسلط کامل (بر همه‌ی اجزاء عالم هستی).

«أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: (آیا آن کافر اهل عذاب بهتر است) یا کسی که ساعات شب را در حال سجود و قیام، طاعت و خضوع دارد، از (عذاب) آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ جز این نیست که تنها صاحبان خرد ناب متذکر می‌شوند.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۰: در آیه ۱۶۴ سوره انعام می‌فرماید: هیچ کسی برای دیگری کاری را انجام نمی‌دهد. حال این آیه منافاتی با اینکه کسی برای دیگری کار خیری انجام دهد ندارد، مثل نماز برای والدین یا کارهای دیگر؟ لطفاً توضیح دهید. (۲۱ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به هیچ وجهی در این آیه نیامده است که هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی‌دهد، بلکه بیان شده که هیچ کس صواب یا گناهی نمی‌کند، مگر به خیر یا ضرر خودش و هیچ کس بار گناه دیگران را به دوش نمی‌کشد. این خیلی فرق دارد با این که گفته شود: هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی‌دهد. متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (الأنعام، ۱۶۴)

ترجمه: بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار همه چیز است، و هیچ کس (عملی را از خیر یا شر) جز بر عهده‌ی خود کسب نمی‌کند و هیچ گرانباری از گناه بار گناه دیگری را برنمی‌دارد، سپس بازگشتتان به سوی پروردگارتان است، پس شما را از آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه خواهد ساخت.

الف - این معنا که هر کسی در گرو عملکرد خودش است و عمل هر کسی به خود او برمی‌گردد، در آیات دیگر نیز تصریح شده است، مانند:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدثر، ۲۸)

ترجمه: هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس (هر کار خیری کسب کرده) به سود اوست، و (هر کار بدی کسب نموده) به زیان اوست ...

ب - ندیده‌اید برخی هنگام دعوت دیگران به گناه و فعل خطا می‌گویند: «گنااهش با من، یا بر گردن من»؛ می‌فرماید اصلاً چنین چیزی نیست و به امید این که دیگران بار گناه شما را حمل خواهند کرد، گناه نکنید، هر کسی در گرو عملکرد خودش است.

برخی دیگر برای ارتکاب جرم و گناه، بهانه می‌آورند و در مقام توجیه، گناه خودشان را به گردن دیگران می‌اندازند و می‌گویند: «اگر چنین یا چنان کردم، تقصیر فلانی یا دیگران بود»!

این خو و روش ابلیس است که به دیگر مجرمین نیز سراپت می‌کند. ابلیس لعین نیز پس از آن که خودش استکبار کرد و دید ادعاها و بهانه‌ها نزد پروردگار فایده‌ای ندارد و آنجا همه چیز آشکار است، گفت: «خدایا حال که تو مرا اغفال کردی ...» یعنی گناه استکبار خودش را گردن خدا انداخت!

پس انسان همیشه عادت دارد که برای توجیه و خلاصی خود، گناه را به گردن دیگران بیاندازد؛ حتی در تحریف برخی از ادیان الهی نیز مدعی شده‌اند که انسان به خاطر گناه والدین عذاب می‌شود و این خرافه‌ها (اسرائیلیات) را به اذهان عمومی مسلمین نیز القا کرده‌اند، چنانچه بسیاری گمان می‌کنند تاوان گناه آدم و حوا علیهم السلام را پس می‌دهند و بالتبع در عدل و رحمت خداوند کریم، تردید یا شبهه می‌کنند. لذا فرمود: چنین نیست، خوب و بد عملتان، به گردن خودتان است و له (به فایده) یا علیه (به ضرر) خودتان می‌شود.

ج - در روش‌های تربیتی و اخلاق اجتماعی جدید نیز شاهدیم که همیشه اهل معصیت، به بهانه‌های متفاوت تطهیر شده و گناه عملشان به گردن دیگران انداخته می‌شود. می‌گویند: آدم کشت، چون بچه‌ی طلاق بود - معتاد شد، چون پدر و مادرش خوش اخلاق نبودند - دزدی کرد، چون شرایط اقتصادی مناسب

نبود - مرتکب زنا شد، چون ازدواج سخت شده بود و یا تفریح نداشت و ...، و خلاصه همه چیز می گویند، جز آن که این فرد خودش هم دارای عقل و اختیار و سایر استعدادها و از جمله تفکر، تدبیر، برنامه ریزی، صبر و ... بود، اما اراده اش به جرم و گناه تعلق گرفت.

د - این مضامین در آیات کریمه، راه تعطیل عقل و اختیار و اراده، به بهانه های متفاوت را بسته است. بی تردید اگر گناه کسی گردن دیگری باشد، یعنی «جبر» بر او حاکم شده است، که در چنین حالتی تعقل و اختیار و اراده معنا ندارد؛ تشخیص حق و باطل مفهومی ندارد؛ انتخاب بین این یا آن امکانی ندارد و لذا فرمود: متوجه خودتان باشید که حامل و متأثر از عملکرد خودتان هستید.

*** -** پس به هیچ وجه نفرمود که کسی برای دیگری کاری انجام نمی دهد؛ بلکه فرمود هر کسی در گروی عمل خویش است. مگر این همه انبیای الهی برای تعلیم و تزکیه و بصیرت مردم نیامده اند؟ مگر دعوت به تعاون در نیکی ها نمود؟ مگر امر به توجه به مستضعفان جامعه، یتیمان، تعلیم و تربیت کودکان، قیام برای برپایی قسط و مقابله با ظلم و جهل و ... نفرمود؟ آیا امر به موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر نمود؟ اوامر و نواهی اجتماعی قرآن کریم، به مراتب بیشتر از عبادات فردی می باشد. اینها همه دال بر کار کردن برای خود و دیگران است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۱: گفته می‌شود قرآن هفتاد بطن دارد. آیات داستانی به راحتی ترجمه می‌شوند و غالباً بدون تفسیر هستند و سخت بتوان پذیرفت که این آیات بطن داشته باشند. لطفاً برخی آیات داستانی را با چند بطن یا حداقل یک بطن آنها بیان دارید. (دکترای مهندسی برق) (۲۲ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در اندیشه‌ی پست مدرن، طبق یک قانون نانوشته‌ای القا می‌کنند: «هر سخن، هر شعر، هر نقاشی یا اثر هنری که از آن چیزی نفهمیدید و پیام خاصی به شما منتقل نکرد، همان علم و هنر پست مدرن است»، لذا ناخودآگاه این معنا به ذهن‌ها خطور می‌کند که اگر انتقال پیام راحت بود، فهم، ترجمه یا تفسیر به سهولت انجام گرفت، پس دیگر بطن خاصی ندارد، یا اگر مثل یک نقل تاریخی بیان یک قصه بود، دیگر تفسیر هم ندارد، چه رسد به بطون دیگر!

بی‌تردید هر کلامی که عاقلانه‌تر، حکیمانه‌تر، لطیفتر، زیباتر و محقتر باشد، ژرفتر (عمیقتر) نیز هست و غواصان علم و ادب و هنر، می‌توانند به حد توان خود در آن سیر کنند. خواه کلام حافظ باشد یا شکسپیر، افلاطون باشد یا ملاصدرا - و البته قرآن کریم «کلام‌الله» است.

الف - وقتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «هر چیزی سرّی دارد، سر کتب الهی قرآن است، سر قرآن سوره‌ی حمد است، سر سوره‌ی حمد آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم است، سر این آیه، بای بسم الله است و سر آن نقطه زیر آن است و من نقطه‌ی زیر بای بسم الله الرحمن الرحیم هستم» به چندین بطن اشاره کرده است که هر کدام تفسیر و بحث و بطن دارد؛ و تازه رسیده است به مصداق عینی این نقطه، کو تا حالا کسی بتواند خود ایشان را بشناسد. پس حتی نقطه‌ی زیر بای بسم الله نیز بطون دارد.

ب - داستان‌های قرآن کریم نیز همه حکیمانه است و هر کسی به تناسب اندیشه و مطالعه و بصیرت خود، بطونی از آن را درک می‌کند. نقل قصصی از حضرات ابراهیم، یوسف، یونس، یعقوب و سایر انبیای الهی علیهم‌السلام، از یک سو خبر است؛ از یک سو بیان گزاره‌ی تاریخی است، از سوی دیگر علم و حکمت است، از سوی دیگر درس و عبرت است، از سوی دیگر فلسفه و عرفان است و...

مثال (فقط یک اشاره):

*** -** در سوره‌ی کهف می‌خوانید: حضرت موسی (علیه‌السلام)، [به دنبال دعایی که کرده بود]، بنده‌ای از بندگان من را یافت. بنده‌ای که از دو ویژگی خاص برخوردار بود، اول: «أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» - دوم: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». ظاهرش یک خبر است، یک نقل تاریخی نیز هست - ضمناً نشان می‌دهد که جمع این دو صفت با هم، انسان را به تعالی می‌رساند - نشان می‌دهد که ظل رحمت الهی بودن، مقدم بر علم است، وگرنه همین علم اگر به دست مرحوم نباشد، به دست ملعون (دور شده از رحمت) خواهد بود و بلای جان خودش و دیگران می‌شود و ...

*** -** حال حضرت موسی (علیه‌السلام) که خود پیامبر اولی‌العزم و صاحب کتاب و شریعت بود، از حضرت خضر (علیه‌السلام) که نبی الهی بود، چه خواست؟ گفت: من برترم چون صاحب کتابم؟ یا پرسید: چرا تو برتری؟ یا گفت: چند درس حکیمانه بده بینیم چه می‌دانی؟ یا بیا با هم دعا بخوانیم یا ... خیر! بلکه بسیار مؤدبانه که در شأن دو نبی باشد پرسید:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (الكهف، ۶۶)

ترجمه: موسی به او گفت: آیا (اجازه می‌دهی) از تو پیروی کنم به این هدف که از آنچه از علوم راهنمای واقع، تعلیم شده‌ای به من بیاموزی؟

*** -** دقت شود که چرا نگفت: خب بنشینیم و شما حرف بزن و من گوش کنم، بلکه اجازه‌ی تبعیت خواست؟ چه فرقی بین کسب علم در کتاب و کسب علم در تبعیت است؟ خدا فرمود تبعیت کنید، یک عده گفتند: کتاب کافیست!

***- چرا نفرمود به من ذکر و دعای عجیب و غریبی یاد بده؟ بلکه عرض کرد: «اجازه می‌دهی از تو تبعیت کنم، تا طریق رشد را به من تعلیم دهی؟»**

یعنی علم برای رشد است، تبعیت برای رشد است، وحی برای رشد است، نبی و رسول و کتاب و امام، همه برای رشد انسان هستند.

حال رشد یعنی چه؟ یعنی پشت سر گذاشتن نقص‌ها و ارتقای مرتبه‌ی وجودی و بالتبع تقرب به خداوند متعال. لذا حضرت موسی کلیم (علیه‌السلام)، به ریشه دست گذاشت و «تعلیم رشد» را مسئلت نمود که در تبعیت است.

تازه این مباحث، فقط به حد تیترا، اشاره‌ی اندکی به «حکمت» در یک قصه یا نقل تاریخی بود؛ و البته اگر حکایت کامل و با دقت خوانده شود، مباحث عدیده‌ی دیگری که هر کدام سر فصل جداگانه است نیز در آن مطرح شده است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۲: یکی از برادران اهل سنت، برای رد توسل، به آیه ۳ از سوره الزمر (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) استناد می‌کند؟ (فوق لیسانس) (۳۶ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در واقع برای اثبات مدعا، به این آیه متوسل شده است؛ پس آیا باز هم توسل را رد می‌کند؟!

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه که پس از چند تذکر به شرح آن در خصوص ارتباطش با توسل می‌پردازیم، به شرح ذیل می‌باشد:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (الزمر، ۳)

ترجمه: آگاه باشید که آیین و اعتقاد و طاعت خالص از آن خداست، و کسانی که به جای خدا سرپرستان و اربابی (از فرشتگان و اجنه و قدیسین بشر و ...) اتخاذ کرده‌اند، (و می‌گویند) ما آنها را نمی‌پرستیم جز برای آن که هر چه بیشتر ما را به خدا نزدیک کند، همانا خداوند میان آنها (و مؤمنان) در آنچه اختلاف می‌نماید (در روز قیامت) داوری خواهد کرد، البته خداوند کسانی را که دروغگو و کافر و ناسپاسند هدایت نمی‌کند.

الف - کسانی که به نام اهل سنت توسل را نفی و رد می‌کنند، یا اصلاً سنی نیستند و یا بدون علم و مطالعه، علما، فقها، محدثین و حکمای خود را رد و نفی می‌کنند، چرا که توسل در اهل تسنن نیز مانند تشیع، یک اصل قبول شده و اجتناب ناپذیر می‌باشد. چه توسل به معصومین (علیهم‌السلام)، چه غیرمعصوم، چه مرده و چه زنده. در این خصوص مطالب بسیاری با مستندات محکم اهل سنت درج شده که اگر کلمه‌ی «توسل» را در بخش جستجو در سایت، درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد.

ب - کسانی که توسل را با چنگ انداختن به هر تفسیر به رأی و یا حدیث جعلی رد می‌کنند، متوجه نیستند که اساساً برای اثبات ادعای خود، به هزاران وسیله، از جمله تفسیر به رأی یا حدیث جعلی و یا مثال‌های غلط و یا اینترنت و ...، متوسل شده‌اند. پس از توسل چاره‌ای نیست.

ج - اگر خداوند مٔان به کسی فیض بی‌واسطه و مستقیم و بدون وسیله داده است، او برود و بدون واسطه و توسل به وسایل مربوطه، آن فیض را کسب نماید و به ما نیز بیاموزد که چگونه بدون توسل به هیچ وسیله‌ای، خدا را عبادت کرده یا کسب فیض نموده است؟!

پس چه بدانند و چه ندانند، چه بخواهند و چه نخواهند، چه خوششان بیاید یا نیاید، در هیچ امری (چه مادی و چه معنوی - چه امور روزمره و چه عبادی) چاره‌ای از توسل نیست؛ آنچه تقبیح شده است، توسل به آن چیزی است که خدا آن را وسیله‌ی تقرب به خودش قرار نداده است، وگرنه خود او به مؤمنینش فرمود که برای رشد و تقرب به او وسیله بجوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

آیه‌ی ۲ از سوره‌ی الزمر:

در این آیه، تا آنجا که هشدار و تذکر و تعلیم می‌دهد که دین خالص از آن خداست و برای خداست که شک و شبهه‌ای وجود ندارد، اما قسمت بعد که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» و می‌افزاید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ»، مستمسک قرار گرفته است.

*- شاید نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بفهمند که «مِنْ دُونِهِ» یا «مِنْ دُونِ اللَّهِ»، یعنی چه؟ آیا غیر خدا، غیر امر خدا، غیر راه خدا، غیر آموزه‌های قرآن و اسلام «مِنْ دُونِ اللَّهِ» است، یا هر رجوع و توسل به هر کسی یا

هر چیزی یا هر عملی که خدا امر به آن نموده نیز «مِن دُونِ اللَّهِ» است و اینها مستقیماً فقط با ذات مقدس باریتعالی ارتباط دارند، آن هم بدون وسیله؟!

مثلاً: اگر خداوند فرمود: ولی شما الله و (در امتداد، ظهور و تحقق آن) رسول الله است، رسول الله (ص) «مِن دُونِ اللَّهِ» می شود؟!

*- اگر فرمود: هر کس از رسول اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، این اطاعت را «مِن دُونِ اللَّهِ» می نامند؟! اگر فرمود: اطاعت کنید از خدا و رسول و اولی الامر تان و اختلافات را به ایشان بازگردانید، آن را «مِن دُونِ اللَّهِ» می خوانند؟! آیا اینها می خواهند به خدا هم درس توحید بدهند(!؟)

*- در آیهی فوق می فرماید: عده ای بدون خدا اولیایی می گیرند (اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) و سپس آن اولیای من درآوردی را که خودشان نصب کرده اند، می پرستند! و سپس مدعی می شوند که این پرستش ما به خاطر قرب بیشتر به خداست.

حال اگر کسی رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و معصومین علیهم السلام را به امر خدا که از طریق رسولش ابلاغ گردیده است، «ولی» گرفت، «مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» می شود. ثانیاً کدام یک تا به حال مدعی شده اند که ما اینها را می پرستیم (تَعْبُدُهُمْ)؟!

بله، اگر کسی قرآن، کعبه، پیامبر عظیم الشان، امیرالمؤمنین، خانم فاطمه زهراء، ائمه معصومین علیهم السلام، و همچنین نماز، روزه، جهاد و سایر عبادات را که همه وسیله ای هستند برای تقرب، پرستند، مشرک می شود. اما کی می پرستند؟!

پس نه تنها معنا و مفهوم توسل برای قرب (مثل نماز که قربت الی الله اقامه می شود) را نمی فهمند و به همین دلیل در عین رد توسل، خودشان به هر وسیله ای برای عناد و لجاجت متوسل می شوند، بلکه معنای آیات را نیز حتی روخوانی هم نمی کنند و بعد به ترجمه ای غلط و تفسیر به رأی آن آیه متوسل می شوند تا توسل به اهل عصمت (علیهم السلام) را رد کنند! و البته جدا شدن از آنان که «تراجمه وحی الله» هستند، همین عواقب را هم دارد. معلم را که کنار بگذارند، از علم و کتاب هیچ نخواهند فهمید و راهنما را که کنار بگذارند، به بیراهه می روند.

مرتبط (لینک):

*- آیا توسل در منابع اهل سنت نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؟ حجت و دلیل عقلی، استنادی از قرآن کریم و روایاتی مورد قبول برادران اهل سنت می خواهیم.

*- اهل سنت در مورد زیارت حرمها، اهل قبور و یا کارهایی مانند بوسیدن و دست کشیدن، اشکالات بسیاری بر ما وارد می کنند و مدعی هستند که شرک است! مباحث را می دانم، اما مستندات از احکام اهل سنت لازم دارم.

سوال ۱۳: حرافان خطابها و تهدید به عذاب در قرآن کریم را دلیل بر عدم عصمت پیامبر اکرم روحی فداه (ص) می‌آورند و پاسخها را نیز به سخره می‌گیرند ... چه پاسخ متقنی (در اثبات عصمت شخص ایشان، به ویژه از قرآن) می‌توان داد؟ (دیپلم تجربی) (۲۸ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حرافان، حرف زیاد می‌زنند، مسخره هم زیاد می‌کنند که البته از عجزشان است؛ اما مسخره که نشد دلیل. خداوند فرمود: مسخره‌ی این مسخره کنندگان، به خودشان برگشته و مسخره می‌شوند، این قانون تکوینی خداوند علیم و حکیم است. لذا آنان هستند که باید برای حرف‌های خود دلایل عقلی و نقلی بیاورند، نه این که هر چه دلشان خواست بگویند یا مسخره کنند، بعد دیگران دنبال دلیل و سند و مدرک برای رد آنها بدوند.

الف - ابتدا باید دید آنهایی که مصرّاً دنبال این هستند که بگویند و القا کنند که حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه وآله)، (العیاذ بالله) عصمت نداشته‌اند، دنبال چه هستند و چه نتیجه‌ای می‌خواهند بگیرند؟ آیا می‌خواهند بگویند: «ایشان معصوم نبوده است، پس خطا داشته است و آن خطا را نیز ما تشخیص داده و اصلاح می‌کنیم؟!» آیا غیرمعقولتر و مسخره‌تر از این ادعایی می‌شود؟!

ب - همه‌ی آیات قرآن کریم، خطاب به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) می‌باشد، چرا که بر او نازل شده است و نه اینها! خواه آیات رحمت باشد یا عذاب، بشارت باشد یا انداز، تذکر باشد یا نصیحت و نیز احکام.

عصمت، دلیل بر آن نیست که خداوند متعال بفرماید: اگر چنین و چنان کنید، معذب می‌شود، البته یا رسول من، شما را نمی‌گویم و منظورم بقیه است. خیر، اصلاً چنین نیست. خطاب به همه است، و اول از همه، شخص ایشان. چرا که به همگان عقل، شعور، منطق و نیز اختیار و اراده داده شده است.

ج - عصمت، جبر را مستولی و اختیار را ساقط نمی‌نماید. خداوند متعال به همگان عصمت از گناه را داده است، لذا به همگان فرموده که گناه نکنید و تصریح نموده که به هیچ کس بیش از وسعش تکلیفی نمی‌کنم، پس معلوم می‌شود که حفظ عصمت و گناه نکردن، در وسع و امکان همگان می‌باشد؛ منتهی تفاوت در بندگی و حفظ عصمت است، که انبیا و اولیای الهی در حفظ آن می‌کوشند، و بسیاری چون نمی‌کوشند، به آنها تهمت می‌زنند که لابد آنها نیز معصوم نبوده‌اند! اینها به جای آن که به فرموده‌ی خداوند عزوجل، پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) را ملاک و الگو بگیرند، خودشان را ملاک گرفته‌اند و ایشان یا انبیا و اولیا را با خودشان قیاس کرده و می‌سنجند! این تکبر جاهلانه مسخره است، نه العیاذ بالله، آیات الهی.

د - البته تردیدی نیست که هدف اصلی از این بحث، فقط سیاسی است. منظور آنها این نیست که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله)، در بیان و اجرای احکام طهارت یا جنابت، یا نماز و روزه [العیاذ بالله] عصمت نداشته است، بلکه مقصود اصلی توجیه نقض پیمان همگانی با ایشان در غدیر خم و مباحث مربوط به ولایت، امامت و خلافت می‌باشد، منتهی چون نمی‌توانند بگویند: ما فقط در این بحث عصمت ایشان را قبول نداریم و به عصمت خودمان معتقدیم، به طور کلی در عصمت تشکیک می‌کنند. وگرنه همین که بگویند: «عصمت نداشته است»، یعنی باید در کل اسلام و قرآن تشکیک کنند، یا بگویند: ما معصوم هستیم و عالم به قرآن کریم هستیم و ما تشخیص می‌دهیم که کدام سخن ایشان درست و کدام نادرست بوده است؟! چنانچه در برخی مواضع گفته و می‌گویند. «حسبنا کتاب الله» یعنی چه؟ «هذیان می‌گوید» یعنی چه؟ تمامی ادعاهای امروز وهابی‌ها که نتیجه‌اش تکفیری و سلفی و داعش می‌شود، بر مبنای چه اندیشه‌ای است؟

عصمت در قرآن کریم:

عصمت انبیا و اولیای الهی، یعنی حفظ و نگاه‌داشته شدن از هر گونه گناه، آلودگی، خطا و فراموشی. لطف و عنایتی از جانب ربّ العالمین است که آنها نیز در حفظ این موهبت، با اختیار و اراده‌ی تمام، تلاش و مجاهدت می‌نمایند.

علم:

وقتی خداوند متعال می‌فرماید: او را خدا تعلیم می‌دهد: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (آل عمران، ۴۸) - و او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد.» و می‌فرماید: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (النجم، ۵) - او را [آن فرشته‌ی = جبرئیل] بس نیرومند آموخت.»، جای تردیدی در علم و عصمت علمی ایشان باقی می‌ماند؟! و مگر ممکن است که از سوی خداوند علیم و حکیم، کسی چنین علمی نداشته باشد و خودش تزکیه نشده صاحب عصمت نباشد، برای تعلیم کتاب و حکمت (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) به سوی مردم گسیل شود؟ آنان پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) را زیر سؤال می‌برند و یا خداوند متعال را؟!

منطق و بیان:

وقتی می‌فرماید: او تابع هوای نفس نمی‌باشد و منطق و بیانش مبتنی بر هوای نفسش نیست «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (النجم، ۲) - و او هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید»، و اساساً هیچ منطق و بیانی جز وحی ندارد و جز آنچه به او وحی شده نمی‌گوید و انجام نمی‌دهد، «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم، ۴) - آنچه می‌گوید جز وحیی که (از مبدأ اعلی) به او القاء می‌شود نیست»، دلیل بر عصمت نیست؟!

فراموشی:

چه چیزی را فراموش نموده است که اینها آن را می‌دانستند یا می‌دانند؟! وقتی می‌فرماید: در ابلاغ وحی تعجیل منما، نگران فراموش کردن مباش؛ که مکرر و مستمر، آیات خود را برایت بازگو می‌کنیم تا فراموش نکنی «سَنَقُرُّوكَ فَلَا تَنْسَى (الاعلی، ۶) - ما بزودی [آیات خود را به وسیله‌ی سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی»، آیا می‌شود مدعی شد که فراموشی به ایشان دست می‌داده است؟!

کسی می‌تواند بگوید که فلانی، آن مطلب را فراموش کرده است، که خودش به آن واقف باشد. آیا بر اینان وحی‌ای آمده که متوجه شدند، حضرت (ص) آن را فراموش کرده است؟!

طهارت و پاکی:

هر چند در سؤال قید شده بود که «دلایل و آیاتی به غیر از آیه‌ی تطهیر...»؛ اما چرا به غیر از آیه‌ی تطهیر؟! مگر آیه منزل الهی نیست و صراحت و دلالت بر تطهیر ایشان و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) از هر گونه رجس ندارد؟

و همین طور است وقتی او را «رحمة للعالمین» خوانده است و یا می‌فرماید که به او «خُلِقَ عَظِيمٌ» و «شرح صدر اسلام» داده است و

سوال ۱۴: مردگان نمی شنوند - در آیه (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ) تصریح شده است که مردگان نمی شنوند ... تنها دلیل روایت وجوب تلقین می باشد که صحیح مسلم نیز آورده است، ولی مخالف نص قلمداد می گردد...؟ (۳۱ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم به ذکر است که متن سؤال با توجه به توضیحات، طولانیتر بود که فقط خلاصه‌ی آن درج گردید.

احادیث مربوط به وجوب تلقین میت مسلمان، که در شیعه و سنی آمده است، به هیچ وجهی منافات با نص ندارد، که اگر داشت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) و سپس اهل بیت (علیهم السلام)، نه خود عمل می کردند و نه به دیگران امر می فرمودند. اما آیه‌ی مورد بحث و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل می باشد:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» (الفاطر، ۲۳)

ترجمه: و زندگان و مردگان نیز یکسان نیستند، که همانا خداوند به هر که خواهد می شنوید و تو چیزی را به کسانی که در گورستان فرو رفته اند نمی شنوایی.

معمولاً چون این دسته از آیات، حربه و وسیله برای برخی اختلافات قرار گرفته است، اصل معنا و منظور آنها مورد غفلت یا کم توجهی واقع شده است.

الف - خداوند متعال در آیه‌ی فوق، به تفاوت بین زنده‌ها و همچنین بین مرده‌ها و نیز زنده‌ها با مرده‌ها اشاره دارد. می فرماید: این زنده‌ها با هم برابر نیستند (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ) - مرده‌ها نیز با هم برابر نیستند (وَلَا الْأَمْوَاتُ) - و در مجموع زنده‌ها با مرده‌ها نیز با هم برابر نیستند (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ).

زنده و مرده‌ها با هم برابر یا یکسان نیستند، یعنی چه؟ یعنی بر انسان تا هنگامی که در این دنیا زندگی می کند، یک سری قوانین حاکم است، اما وقتی مُرد، قوانین متفاوت دیگری حاکم می گردد، چون به عالم دیگری وارد می شود. پس وقتی راجع به مرده‌ها و عوالم پس از مرگ صحبت می کنید، بر اساس قوانین فیزیکی عالم ماده، سخن نگوئید، قوانین آنها متفاوت است.

ب - در عالم ماده و بر اساس قوانین فیزیکی، هر کسی می تواند به تناسب اختیاری که خدا به او داده است، صدایش را به گوش دیگران (از حیوان و انسان) برساند، چرا که از یک سو فرستنده (صوت) وجود دارد و از سوی دیگر گیرنده «سمع = گوش»، که قوانین حاکم بر هر دو نیز یکی است. اما می فرماید قوانین آن طرف، این گونه نیست. بلکه اول چیزی که از انسان در هنگام مرگ اخذ می شود، اختیار اوست. لذا دیگر نه با اختیار خود می رود، نه با اختیار خود حرف می زند و نه با اختیار خود می شنود و نه اساساً اختیار دیگران بر او تحمیل می شود (مثل صداهایی که ناخواسته می شنویم، یا صحنه‌هایی که ناخواسته می بینیم)، بلکه همه آنجا تحت فرمان هستند.

ج - از این رو در آیه‌ی فوق بحث از این نیست که مُرده می شنود و یا نمی شنود، بلکه بحث از این است که شمای زنده، نمی توانید به میل و اراده‌ی خودتان، صدایی را به مُرده برسانی که او بشنود، و چنین نیز نیست که او دیگر هرگز هیچ چیزی نشنود، بلکه خدا به هر کس بخواهد می شنوید «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ». پس مردگان نیز باذن الله می شنوند.

نکته:

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که به یکسان نبودن، مرده و زنده، عالم و جاهل، کور و بصیر متذکر می گردد؛ و همچنین در آیاتی انسان مؤمن را «زنده» و انسان کافر و کوردل را «مُرده» می خواند؛ چنانچه حتی مردگان شهید را زنده «بَلِّ احیاء» و بسیاری از زندگان را مانند سنگ، مانند حیوان، مانند مرده‌ی بی جان و ... می خواند.

از این رو، آیهی مبارکه‌ی فوق، به این معنا نیز اشارت و دلالت دارد که ای پیامبر، دل‌های عده‌ای دیگر مُرده است و در گورستان «جهل و کفر» دفن شده است، لذا تو هر چقدر هم دلت بسوزد، تلاش کنی، فریاد بزنی، یا نصیحت و موعظه کنی و پند دهی یا ...، هیچ فایده‌ای ندارد، چرا که تو نمی‌توانی به قلب مرده‌ی دفن شدن در گورستان کفر، کینه، نفرت، حرص و جهل چیزی بشنوانی، مگر این که خدا بخواهد، به هر دلیلی که خود می‌داند، او را متنبه، متذکر، سمیع (شنوا) و بصیر (بینا) گرداند. پس چه به ظاهر آیه و چه به معانی دیگری که بیان گردید، مردگان به اذن الله می‌شنوند. هر چه را او خواست می‌شنوند و هر چه را او نخواست نمی‌شنوند. پس اگر فرمود: به قبرستان بروید، به زیارت قبور بروید، به آنها سلام کنید، برایشان فاتحه یا قرآن یا زیارت بخوانید و ...، چون باذن الله می‌بینند و می‌شنوند. البته انسان زنده نمی‌تواند با صوت فیزیکی خود سخنی به آنها بشنواند، اما خدا هر چه را خواست می‌شنواند «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ».

www.x-shobhe.com

نقد سخنان آقای رائفی پور، مبنی بر این که خداوند متعال فقط و فقط مورد خلقت انسان به خودش تبریک گفته است (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). (۳۲ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آقای رائفی پور گفته است: «قرآن می‌گوید: وقتی تو (آدم/انسان) را آفریدم (تأکید می‌کند: این آیه قرآن است)، یک نگاه کرد خدا و گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ بارک الله به خودم، عجب چیزی آفریدم! تنها موجودی که خدا آفریده و گفته بارک الله، فقط انسان بوده ... (لینک صوتی و تصویری)

الف - این گفتار سراسر غلط است. ایشان تصور نموده که خدا چیزی را آفریده و سپس به مفهوم رایج بین ما، به خودش «بارک الله» گفته است که چنین تعبیری در مورد خداوند عالمیان، هیچ معنا و مفهومی ندارد. خداوند متعال از آفریده‌ی خودش به تعجب نمی‌آید که بفرماید «عجب چیزی آفریدم» و سپس (العیاذ بالله) از آفرینش خودش ذوق زده شود و به خودش تبریک بگوید.

مبارک، اسم خداوند متعال است و برکت به معنای «خیر پایدار» می‌باشد. لذا تمامی خلقت خداوند علیم و حکیم، با برکت است، چرا که تجلی اسم «مبارک» اوست. از این رو در قرآن کریم، نه تنها در مورد خلقت انسان، بلکه در موارد بسیاری که تمامی خلقت را در بر می‌گیرد، به این برکت و تبریک (به معنا و مفهوم صحیح آن) تصریح شده است. به عنوان مثال:

تبارک در اسم خدا:

«تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن، ۷۸)

ترجمه: پرخیز و مبارک است نام پروردگار تو که شکوهمند و با کرامت است.

تبارک، به آفرینش همه چیز در عالم خلق و عالم امر:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (الأعراف، ۵۴)

ترجمه: همانا پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید (در مدتی مساوی با شش روز یا شش شبانه روز، یا شش دوران)، آن گاه بر تخت (تدبیر جهان هستی) سلطه و استیلا یافت. شب را (پرده‌وار) بر روز می‌پوشاند به گونه‌ای که شب پیوسته روز را می‌طلبد و روز هم همواره شب را می‌جوید و خورشید و ماه و ستارگان را در حالی که مسخر و رام فرمان او هستند بیافرید. آگاه باش که آفرینش و فرمان (نافذ در همه آفریده‌ها) از آن اوست ثابت و دائم و پربرکت است خداوند که پروردگار جهانیان است.

تبارک، در نزول قرآن کریم:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: پرخیز و پاینده است آن [خدایی] که بر بنده‌ی خود [کتاب] جدا کننده‌ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد.

تبارک در خلقت زمین و آسمان و ماهیت انسان:

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۴)

ترجمه: خداست آن که زمین را آرامگاه شما قرار داد و آسمان را (کاخی رفیع) برافراشت و شما را به نیکوترین صورتها بیافرید و از غذاهای لذیذ خوش به شما روزی داد، این خدا پروردگار شماست، زهی برتر و پرخیر و برکت است خدای یکتا پروردگار عالمیان.

تبارک در قدرت:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الملك، ۱)

ترجمه: مقدس و والا و پرخیر و برکت است آن (خدایی) که مُلکیت حقیقی و حاکمیت بر جهان هستی در دست (قدرت) اوست.

نتیجه:

پس همانطور که ملاحظه می‌فرمایید:

اولاً: مبارک اسم خداست و معنای مبارک، برکت و فتبارک نیز تبارک گفتن به خود نمی‌باشد.

ثانیاً: این مبارک، تبارک یا فتبارک، فقط و فقط به انسان اختصاص نیافته است؛ بلکه حق تعالی این اسم را در مورد کل خلقتش، از خلقت عالم خلق گرفته تا عالم امر - از زمین و آسمان گرفته تا نزول قرآن کریم، از خلق ماهیت و صورت انسان گرفته تا روح او و ...، به کار برده است.

جدید - یادداشت:

[واتس‌آپ، دامی جدید برای عوامفریبی دینی و مذهبی / تحقیر و مسخره کردن آیات و احادیث توسط نادانها](http://www.x-shobhe.com)

سوال ۱۵: رائفی پور در مورد خلقت انسان و دمیدن روح « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » گفته است: «خدا تکه‌ای از خودش را در انسان قرار داده است»؟ (۲ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا لازم است از جنابعالی برای پیگیری مصرا نه و ارسال ویدئو کلیپ سخنان آقای رائفی‌پور، تشکر و تقدیر نمایم.

ایشان در خصوص خلقت انسان و دمیدن روح به او می‌گوید:

«خدا به ابلیس گفت: (این در قرآن نیامده خودم می‌گم) نفهم! و با در دست گرفتن و بلند کردن لیوان مقابل می‌افزاید: «و نفخت فيه من رُوحِي»، از روح خودم تو این دمیدم؛ این لیوان را نگاه نکن، لیوان فرم اینه، محتوا مهمه؛ یک لیوان آب، توش عسل بریزی میشه یه لیوان عسل، توش کثافت باشه، از رو لیوان هم بهش دست نمی‌زنی. چی شد؟ لیوان عوض شد؟ نه محتواش عوض شد. گفت: محتوای من! از خودم! تکه‌ای از وجود من اون تو هست ها...» (لینک صوتی و تصویری)

الف - ممکن است منظور ایشان این نباشد و ممکن است باشد، در هر دو حال مطلب بیان شده صحیح نیست و البته با صراحت آیات قرآن کریم و نیز حکم عقل منافات دارد.

ب - بدیهی است خداوند سبحان، که هستی و کمال محض است، ماهیت ندارد، ترکیب نیست و تجزیه هم نمی‌شود که از محتوای خودش بردارد و در ظرف دیگری بگذارد و یا خود را تکه‌تکه کند و تکه‌هایش را در ظرف‌های وجودی متعدد قرار دهد. اینها همه صفات پدیده و مخلوق است. در این عالم هستی، هر چه که هست، تجلی و خلق ذات مقدس باریتعالی می‌باشد.

ج - خداوند متعال تصریح دارد که جسم و روح آدم و انسان را خلق و ایجاد نموده است، لذا اصلاً فرمود که «محتوای خودم - یا - تکه‌ای از خودم را در او قرار دادم»، بلکه به ابلیس فرمود: چه چیزی مانع از این شد تا به آنچه با دو دست (علم و قدرت) خودم آفریدم سجده کنی؟!

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: (خداوند) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از این که به چیزی که من با دو دست خود (بلاواسطه و با اراده‌ی خود) آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعاً از برترین‌ها بودی؟

(یعنی جسم و روح حضرت آدم (علیه السلام)، آفریده و مخلوق می‌باشد.)

د - در مورد چیستی روح نیز خداوند متعال می‌فرماید که ایجاد از «عالم امر» است، که متفاوت با خلقت در عالم خلق می‌باشد و تأکید می‌نماید که اساساً علم انسان آنقدر گسترده نیست که همه چیز را بداند.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و (وای رسول ما) تو را از (حقیقت) روح پرسش می‌کنند، جواب ده که روح از (سنخ) امر پروردگار من است (و بدون واسطه‌ی جسمانیات بلکه به امر الهی به بدن‌ها تعلق می‌گیرد) و آنچه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است.

ه - اگرچه اصل کلمه‌ی روح، به معانی متعددی (از جمله وحی) اطلاق شده است، اما طبق آیات قرآن کریم، روح همیشه از سنخ «امر» خوانده شده است و نه از سنخ خلق (یعنی از جرم و جسم و تبدیل‌هایی چون نطفه به علقه و علقه به مضغه و ... به وجود نیامده است، بلکه مستقیم و بدون واسطه و به امر الهی «يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ایجاد شده است). آیاتی چون: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» - «يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» - «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا»، همه دلالت بر همین معنا دارد.

و - در همین آیه ای که آقای رائفی پور به آن اشاره می نمایند، پس از تشریح بیان مراحل خلقت مادی انسان، در خصوص روح می فرماید: «**ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**»، یعنی سپس نوع خلقت دیگری (که مادی نیست و این چنین تدریجی نمی باشد) را به وجود آوردیم. نه این که محتوایی یا تکه ای از خودم را در او قرار دادم.

ز - روح که مایه ی حرکت و حیات هر جاندار است، مانند بادی که در بادکنک یا ظرفی دمیده شده باشد، به داخل بدن انسان دمیده نشده است، بلکه به بدن تعلق یافته است.

مرحوم علامه طباطبایی^(ره) - المیزان/ذیل آیه: «روح، امر وجودی است که فی نفسه يك نوع اتحاد با بدن دارد و آن این است که متعلق به بدن است، و در عین حال يك نوع استقلال هم از بدن دارد به طوری که هر وقت تعلقش از بدن قطع شد از او جدا می شود».

ح - اگر خداوند متعال در کلامش چیزی را به خود اختصاص داد، مانند: «روحی، عبادی، جنتی، امری و...»، معنایش این نیست که من مرکب و قابل تجزیه هستم و اینها بخشها یا تکه هایی از من هستند، بلکه سخن از تشریف و احترام در مالکیت است. روح مانند قرآن کریم، کلمه ی الهی است، چنانچه در مورد حضرت مریم^(علیه السلام) و دمیدن روح حضرت عیسی^(علیه السلام) فرمود: «**وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ**». [البته منظور از کلمه نیز ترکیب چند حرف برای تشکیل یک لفظ نمی باشد]. و همه ی کلمات الهی، غیر از ذات مقدس او هستند، یعنی مخلوق او می باشند و نه پاره ای از او.

لینک کلیپ - [آیت الله جوادی آملی \(نفخت فیه من روحی\)](#)

مرتبط:

[نقد سخنان آقای رائفی پور، مبنی بر این که خداوند متعال فقط و فقط مورد خلقت انسان به خودش تبریک گفته است \(فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ\)](#)

جدید - یادداشت سردبیر:

[واتس آپ، دامی جدید برای عوام فریبی دینی و مذهبی / تحقیر و مسخره کردن آیات و احادیث توسط نادانها](#)

سوال ۱۶: خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید که بین هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌گذارد. لکن ما اعتقاد داریم که پیامبر اسلام (ص) از همه برترند. آیا این دو منافاتی ندارند؟ (۲ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر منافاتی ندارد.

الف - فرقی که نیست:

*** -** خداوند متعال تعلیم می‌دهد که بگوییم ایمان آوردیم به خدا، به آنچه بر پیامبر (ص) ما نازل نمود و به آنچه بر سایر انبیا نازل نمود، چرا که همه‌ی آنها انبیای الهی هستند، همه به سوی توحید دعوت نمودند، لذا یک دین بیشتر وجود ندارد که آن نیز اسلام است، پس «دین» در همه یکی بوده، بلکه شریعت (قوانین و احکام) متفاوت بوده است، لذا همه بگویید که ما مسلمانیم:

«قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (ال عمران، ۸۴)

ترجمه: بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران از اولاد یعقوب) نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، (و در اعتقاد به نبوت و بعث از طرف يك مبدأ) میان هیچ يك از آنان جدایی نمی‌افکنیم و ما تسلیم اویم.

*** -** خداوند متعال تعلیم می‌دهد که همه‌ی آنها انبیای الهی بوده‌اند و به سوی او دعوت می‌کردند، لذا در بشریت، نبوت و دعوت یکی هستند، در خلقت و بندگی و هدف یکی هستند؛ لذا کسی نگوید: من این را قبول دارم، اما آن یکی را قبول ندارم؛ چنانچه در آیه‌ی دیگری تصریح نموده است که هر کس یکی از انبیا را رد کند، گویی همه‌ی آنان را رد کرده است.

همچنین کسی نگوید: پیامبر ما، فرزند خداست - دیگری بگوید: خود خداست - دیگری بگوید: پدر خداست و ...، خیر بلکه همه مخلوق، عبد و البته برگزیده‌ی خدا به نبوت بوده‌اند. پس در ایمان، باید به همه‌ی انبیای الهی، به همه‌ی کتب آسمانی و به ملائک خدا ایمان بیاورید.

«أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَغُفِّرَاتِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (البقره، ۲۸۵)

ترجمه: فرستاده‌ی ما بدانچه از جانب پروردگارش به سوی او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان او ایمان آورده‌اند (و گفتند) میان هیچ يك از فرستادگان او فرق نمی‌گذاریم، و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا عفو تو را می‌طلبیم، و بازگشت (همه) به سوی توست.

ب - فرقی که هست:

خداوند متعال هیچ دو موجودی را عین هم نیافریده است، لذا نه تنها نفرمود که انبیا از هر حیث عین هم هستند، بلکه همان‌گونه که تصریح نمود: برخی از مؤمنین اولای بر برخی دیگرند - برخی منافقین اولای بر برخی دیگرند و ...، تصریح نمود که برخی از انبیا و رسولان، اولای به برخی دیگر هستند و فرمود برخی، از فضیلت‌های بیشتری برخوردار می‌باشند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: از این فرستادگان، برخی را (که ذکرشان گذشت) بر برخی برتری دادیم، از آنان کسی هست که خدا با وی سخن گفت (مانند موسی)، و برخی را چندین درجه بالا برد، (مانند پیامبران اولوالعزم) و عیسی بن مریم را دلایل روشن (معجزات آشکار) عطا کردیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. و اگر خداوند اراده‌ی حتمی می‌کرد، کسانی که بعد آنها (از امت‌های آنان در طول تاریخ) آمدند پس از آن که (آن همه) دلایل روشن به آنها رسید با هم نمی‌جنگیدند، ولی اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کافر شدند (و جنگ‌ها در جهان به راه انداختند). و حتماً اگر خدا می‌خواست نمی‌جنگیدند، و لکن خدا آنچه را اراده کند (مختار قرار دادن بندگان در عقاید و اعمال) انجام می‌دهد.

نتیجه:

پس انبیاء و رسولان الهی، در انسان، بشر و عبد خدا بودن مثل یکدیگرند، هیچ کدام فرشته، پدر یا پسر و یا پسرخاله‌ی خدا نمی‌باشند - در نبوت و یا رسالت نیز یکسانند، همگان از سوی یک خدا برانگیخته شده‌اند - در دعوت به پرستش خدا و دوری از کفر، شرک، و نفاق و معصیت نیز فرقی بین آنان نمی‌باشد؛ اما در مقام و مرتبه‌ی وجودی و فضیلت‌ها متفاوت می‌باشند.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۷: آیا قرآن فقط هدایت کننده متقین است - با توجه به آیه ۲ سوره بقره (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) - پس داستان‌های گناهکارانی که گاه با استماع یک آیه هدایت شده‌اند چیست؟
(دکترای مهندسی برق) (۳ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مذکور به شرح ذیل است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (البقره، ۲)

ترجمه: این کتاب، هیچ شک‌ی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است.

*** فقط همین یک آیه نیست، بلکه در آیات دیگری نیز به همین معنا تصریح شده است. از جمله:**

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (التور، ۳۴)

ترجمه: و حقا که ما برای شما (در این قرآن) آیات روشن‌گر، و اخبار و اوصافی از کسانی که پیش از شما گذشته‌اند، و پند و نصیحتی برای پرهیزکاران فرو فرستادیم.

«وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و از قرآن آنچه را برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می‌کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

قرآن و هدایت:

وقتی می‌فرماید: «الْكِتَابُ»، یا «الْقُرْآنُ»، به ظاهر و باطن کتابی اشاره و تصریح دارد که آیاتش به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) وحی شده و او نیز آن را به همگان ابلاغ نموده است. اما وقتی می‌فرماید: «هُدًى» یا «مَوْعِظَةً» یا «شِفَاءً»، به بهره‌وری از فواید و آثار آن اشاره و تصریح دارد که شامل همگان نمی‌گردد، بلکه فقط و فقط این مؤمنین و متقین هستند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

از این رو، آنجا که سخن از خود کتاب، ابلاغ و بیان کتاب است، می‌فرماید: عمومی است؛ «رحمتی است برای همگان» یا «بیانی است برای همگان»؛ اما آنجا که سخن از مفید واقع شدن یا بهره‌مند گردیدن است، می‌فرماید: مؤمنین و متقین از آن بهره‌مند می‌گردند:

«هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (الاعمران، ۱۳۸)

ترجمه: این (قرآن)، بیان (بینه و روشن‌گری) است برای (همه‌ی) مردم؛ و هدایت و موعظه است برای اهل تقوا.

چرا که همه می‌شنوند، اما همه نمی‌پذیرند - همه می‌خوانند، اما همگان ایمان نیاورده و یا عمل نمی‌کنند. همه روشن‌گری نمی‌خواهند و همه موعظه پذیر نیستند. پس اگر کسی قرآن را تلاوت نمود، ایمان آورد و عمل نمود، اهل تقوا و اهل ایمان می‌شود.

مثل این است که بگویید: «این مدرسه - این دانشگاه - این استاد و این کتاب است؛ یا این باشگاه ورزشی است و...» اما فقط علاقمندان به علم یا ورزش از آن بهره‌مند خواهند شد.

معنای دیگر متقین:

(نقل به مضمون از آیت الله حائری شیرازی): یک معنای «متقی» نیز این است که مخاطب، با «تقوا» با قرآن برخورد کند، یعنی با بغض، پیش‌داوری، جبهه‌گیری و دشمنی برخورد نماید. آن وقت اثر هدایت‌گرانه می‌گذارد. [آنان که با شنیدن یک آیه یا دیدن یک نشانه‌ی حق (مثل حرّ) متحول شدند، از این گروه هستند].

توضیح در مثال قرآنی و ...:

نه فقط قرآن کریم، بلکه همه آیات و بینه های الهی (حق) همین اثر را دارد. از وحی الهی گرفته تا انبیاء و امامان علیهم السلام، تا حتی مؤمنین و سلوک آنها، همه سبب هدایت یک عده و گمراهی و خسران بیشتر در عده ای دیگری که ظالم به خود و دیگران هستند می گردند.

فرعون، جادوگران خُبره ای خودش را جمع کرد تا با حضرت موسی (علیه السلام) مقابله کند. فرعون بی ادعای الوهیت و ربوبیت داشت، خودش می دانست که حق با موسی (ع) می باشد، اما جادوگران واقعاً گمان کردند که موسی و هارون علیهم السلام آمده اند تا آنها را از سرزمین خود بیرون کنند و صاحب تاج و تخت و ثروت و سلطه گردند.

وقتی حضرت موسی (علیه السلام) به اذن الله معجزه ای خود را نشان داد، تمامی جادوگران فهمیدند که این دیگر سحر نیست، بلکه معجزه است؛ لذا ایمان آوردند. اما با دیدن همین شخص و همین معجزه، بر گمراهی، خسران، لجابت و عناد فرعون افزوده شد. این یعنی «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

*- نام و یاد خدا، پیامبر، امامان، اسلام، قرآن، ایمان، احکام، تقوا، پرهیز از گناه، هیئت، قیام، انقلاب و ... برای همگان قابل شنیدن، تأمل و توجه است، اما قلوب یک عده از شوق و خوف الهی به تپش می افتد و متقابلاً قلوب عده ای دیگر با شنیدن همین حرف ها مشمئز می شود.

«وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا دُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

(الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خدا به یگانگی (وحدانیت) یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت می شود، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنها مسرور می شوند.

پس، خداوند متعال در قرآن کریم که کتاب خداشناسی، انسان شناسی، دشمن شناسی و هدایت است، انواع مواجهه ها و برخوردهای متفاوت با قرآن کریم را [از آنان که ایمان می آورند، تا آنان که مسخره می کنند]، بیان نمود و تصریح کرد: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

سوال ۱۸: در آیه ۷۴ سوره بقره پس از دیدن زنده شدن قربانی خداوند می‌فرماید دل‌های آنها مانند سنگ سخت شد. آیا یعنی باز هم ایمان نیاوردند؟ و در ادامه که می‌فرماید از برخی سنگ‌ها آب می‌جوشد و... اشاره به چیست؟ (لیسانس الکترونیک/شیراز) (۱۰ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیات موضوع به شرح ذیل است:

«فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بِعِضِّهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (البقره، ۷۳ و ۷۴)

ترجمه: پس گفتیم: پاره‌ای از گاو را به مقتول زنید [تا زنده گردد]. آری خداوند مردگان را این گونه زنده می‌کند و [بدین سان] نشانه‌های قدرت خود را به شما نشان می‌دهد، باشد که بیندیشید * پس از آن [همه معجزات] دل‌های شما سخت شد، به سختی سنگ‌ها یا سختتر از آن، در حالی که از پاره‌های سنگ‌ها، جوی‌ها می‌جوشد و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از هیبت خدا فرو می‌ریزد، و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.

الف - قوم حضرت موسی (علیه‌السلام)، حالات، مواضع و رفتارهایشان، همان حالات، مواضع و رفتارهای بیشتر مردمانی که اهل دنیا هستند می‌باشد، لذا در قرآن کریم مثال‌های بسیاری از احوال آنان آورده شده، تا درس و عبرتی برای همگان باشد.

از جمله همین حکایت است. شخصی به قتل رسید، مقتول شناخته نشد، بی‌گناهی متهم شد و خداوند دستور داد گاوی را ذبح کنند و پاره‌ای از جسم آن را به مقتول بزنند، تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند. یعنی معجزه و نشان دادن قدرت خدا، زنده شدن مردگان و دلیلی بر رسالت حضرت موسی (علیه‌السلام).

ب - اما قوم حضرت موسی (علیه‌السلام)، بسیار جاهل و بالتبع غافل و اهل دنیا بودند، لذا به رغم آن که معجزات بسیاری برای آنها آمد، با هر معجزه‌ای اظهار ایمان و اسلام (تسلیم شدن به خدا و نبی) می‌نمودند، اما دوباره و به سرعت به همان کفر، شرک، نفاق، دنیاطلبی، غفلت و ... بازمی‌گشتند، چنانچه در یک غیبت صغری (کوتاه)، اغلب گوساله پرست شدند، هر چند که معجزه‌ی شکافتن دریا و غرق فرعون و جنودش را دیده بودند! این، حکایت اغلب مردمانی است که ایمان‌های ضعیف و متزلزلی دارند، لذا هر آنی که معجزات الهی را می‌بینند، تکانی می‌خورند، اما سریعاً به نقطه‌ی اول بازمی‌گردند.

ج - خداوند متعال می‌فرماید: این معجزه را نیز دیدید، ابتدا متعجب شده و اظهار ایمان کردید، اما سریعاً به همان کفر، شرک، نفاق و جهل خود بازگشتید، چرا که «قلب» شما مانند سنگ (کَالْحِجَارَةِ) سخت شده است و ایمان به آن نفوذ ندارد.

مراحل وجودی و رشد:

انسان، به صرف برخورداری از شکل ظاهری، انسان نمی‌باشد. او باید مراحل متفاوتی از عوالم وجود و حیات را طی کند تا به مرحله‌ی انسانیت برسد و سپس مراتب انسانی را تا اعلا علیین بالا رود. «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».

در یک دسته‌بندی کلی، این مراحل وجودی عبارتند از: جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی. چنانچه مولوی در وصف این مراحل تکاملی در انسان می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مُردم به حیوان برزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملایک پرّ و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کلّ شیء هالیک الاّ وَحَهَهُ
بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم چون ارغنون
گویدم که اناّ اِلیه راجعون

زندگی جمادی:

برخی در همان مرحله‌ی نخست جمادی متوقف می‌شوند. هیچ هدف و دغدغه‌ای ندارند. جمود صرف هستند. خداوند متعال می‌فرماید: اینها مثل سنگ و حتی بدتر از آن هستند «كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ»، چون از سنگ گاهی چشمه‌ای می‌جوشد و یا از خوف خدا متلاشی می‌شود، اما به اینها فطره‌ای از فهم و شعور و ایمان نفوذ نمی‌کند و خیری هم بیرون نمی‌آید. خداوند متعال در آیه‌ی بعد، درباره‌ی این سنگ‌دلان می‌فرماید که به هیچ وجه طمع ایمان از آنها نداشته باشید، قرآن را می‌شنوند، تحریف می‌کنند و به این کار خود نیز آگاهند.

زندگی نباتی:

برخی از این مرحله گذر می‌کنند و وارد زندگی نباتی می‌شوند، اما آنها نیز در این مرتبه از حیات متوقف می‌گردند. دغدغه‌ای جز گرفتن غذا و آب از زمین و رسیدن به اندام، مو، ناخن و ... ندارند؛ البته نه تنها سایه، چوب، میوه و بار مثبتی نمی‌دهند، بلکه فقط هیزم جهنم را رشد می‌دهند. خداوند در قرآن کریم آنها را به عنوان درختانی چون: «الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (الاسراء، ۶۰) - شجره‌ی ملعونه در قرآن» می‌نامد و حرف، مرام، فعل و قول آنها را به باروری درخت ناپاک و خبیث مثال می‌زند:

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم^(ع)، ۲۶)

ترجمه: و مثال کلمه‌ی پلید (ساختار، شاکله، رفتار و گفتار مبتنی بر کفر و شرک و نفاق و ظلم و ...) مانند درخت پلیدی است که از روی زمین برکنده شده (از ریشه درآمده) هیچ ثبات و قراری ندارد.

زندگی حیوانی:

برخی از این مرحله نیز گذر می‌کنند و وارد مرحله‌ی حیوانی می‌شوند، اما در همین مرتبه توقف می‌کنند. آنها حیوانی بیش نیستند، خواه برای خانواده‌ی خود با شکار دیگران آذوقه‌ای تهیه کنند، خواه از مرزهای خود دفاع کنند و یا حتی از صاحبان خود دفاع کنند و یا حامل بار آنها گردند ...، حالات و رفتار آنان کاملاً حیوانی است. لذا خداوند خالق و علیم، از آنها به عنوان حیوان و بلکه پستتر نام می‌برد، هرچند ظاهرشان بسیار آراسته و شبیه انسان‌های با شعور و منطقی باشد:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصْلُ سَوِيْلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا می‌پنداری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ (نه) آنها جز همانند چارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

انسان:

برخی از مرحله‌ی حیوانیت نیز گذر می‌کنند و وارد حیات انسانی می‌شوند که کف آن اسلام (تسلیم حق شدن) و سقف آن ایمان و یقین کامل به الله جلّ جلاله و معاد است، که از این گروه همیشه تحت عناوینی چون: **والذین امنوا و عملوا الصالحات**، متقین، مؤمنین، خاشعین و ... یاد می‌گردد.

سوال ۱۹: حضرت علی علیه السلام، در خطبه ۹۱ نهج البلاغه یا خطبه اشباح، فراز «آیة مَمْخُوَّةٌ مِنْ لَيْلِهَا وَ أَجْرَاهُمَا ...» علت شب و روز را حرکت خورشید و ماه معرفی می کند، در حالی که امروزه می دانیم حرکت دورانی زمین علت شب و روز است. پاسخ چیست؟ (دانشجو/اهواز) (۱۵ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی فرازی که در سؤال ذکر شده بود، به شرح ذیل می باشد:

«... وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا - وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْخُوَّةٌ مِنْ لَيْلِهَا - وَ أَجْرَاهُمَا فِي مَتَاقِلِ مَجْرَاهُمَا - وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا - لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهِمَا - وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَ الْجِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا»

ترجمه: ... و خورشید را نشانه‌ی روشنگر روزش قرار داد و ماه را آیت (نشانه‌ای) از شب‌ها (که گاه گاهی) ناپدید می‌شود قرار داد و آن دو را در انتقال‌گاه‌های (فِي مَتَاقِلِ) مجرایشان (مسیر حرکت و مدارشان) به جریان انداخت، و سیر آنها را اندازه گذاشت (وَ قَدَّرَ) در درجه‌های مدارجشان - برای این که شب و روز به آنها تمیز داده شود - علم به عدد سال‌ها و حساب‌ها بر اساس آن اندازه‌ها دانسته شود.

گاهی در محاوره، یک جمله‌ای بیان شده و منظور و مفهوم اصلی به مخاطب منتقل می‌شود، اما به هنگام مطالعه، بررسی یا نقد یک بیان، حتماً باید به کلمات، معانی و مفاهیم واقعی آنها توجه شود. به عنوان مثال: «حرکت» و «جریان» هر دو کلمات عربی هستند، پس اگر اراده‌ی گوینده، «حرکت» بود، همین واژه را به کار می‌برد و یا اگر نظرش بر این معنا بود، می‌فرمود: علت پیدایش شب و روز، حرکت خورشید به دور زمین است، در حالی که چنین نفرموده است. یا مثلاً باید دقت شود که نفرمود: تا شب و روز پدید آید، بلکه فرمود «تا شب و روز به آنها شناخته شود». یعنی ما که در زمین هستیم، با ماه و خورشید شب و روز را تشخیص می‌دهیم.

حال به چند نکته‌ی خاص باید توجه شود:

الف - در هیچ کجای این فراز، یا سایر آیات قرآن کریم و بیانات نورانی اهل عصمت (علیهم السلام) در این موضوع، بیان نشده است که «علت» پیدایش شب و روز حرکت خورشید و ماه به دور زمین است، بلکه فرمود: خورشید و ماه را «آیه = نشانه»ی شب و روز قرار داد تا برای انسان، علم شب و روز پدید آید و بتواند بین شب و روز را تمیز دهد. خورشید (آفتاب) در روز، نشانه است و وضع قرار گرفتنش در مدار، بیانگر فجر، صبح، ظهر، عصر و غروب می‌باشد - قرار گرفتن ماه در مدارش نشانه است، آغاز و امتداد و انتهای یک ماه را نشان می‌دهد و

ب - فرمود بر اساس اندازه‌هایی (قدر) که برای هر کدام قرار داده است (مقدر نموده است)، آنها را در مدار و مجرای خودشان به جریان انداخت، آن هم بر اساس درجات آنها در مدار.

بله، این فراز، ضمن اشاره به «درجه» و اهمیت آن، نشان می‌دهد که فرموده هم ماه در حرکت است و هم خورشید و هیچ کدام ثابت نیستند. و با چگونگی قرار گرفتن و جریان آنها در مدار و براساس درجات، انسان می‌تواند محاسبات و از جمله شمارش روزگار (سنین) را انجام دهد. بتواند بشمارد و بگوید: دیروز، امروز، فردا، سال گذشته، ده سال پیش، ده قرن پیش و یا صد سال دیگر. اما نفرمود که این حرکت آنها به دور زمین است، بلکه فرمود در مجرای خودشان می‌باشد (مَجْرَاهُمَا).

ج - دقت شود، اگرچه علم کشف نموده است که زمین به دور خورشید می‌چرخد، که البته این چرخش و تناسب درجه‌اش نسبت به ماه و خورشید نیز بر اساس درجه‌ی استقرار آنها در مدار است، اما این کشف بدان معنا نیست که خورشید ثابت است و حرکتی ندارد. بلکه خورشید نیز ثابت نیست. چنانچه علم امروز نیز کشف نموده که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره (نسر ثابت) حرکتی انتقالی دارند.

گاه حرکت به صورت چرخش است، که به آن حرکت وضعی می‌گویند و گاه به صورت جریان است که به آن حرکت انتقالی می‌گویند و می‌دانیم که خورشید حرکت انتقالی دارد. لذا در فراز فوق، به جریان تصریح شده

است (أَجْرَاهُمَا)، و همچنین در آیه ۲۸ از سوره یس به جریان خورشید به سوی جایگاهش تصریح شده است و می فرماید: این همان اندازه ها (تقدیرها)یی است که خداوند علیم برای آنها قرار داده است:

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»

ترجمه: و خورشید به سوی قرارگاه خویش روان است این تقدیر خدای پیروزمند و داناست.

[البته این آیه به معانی دیگری نیز اشاره دارد، از جمله آن که: تا آنجا که قرار گیرد حرکت می کند، یعنی تا سرآمدن اجلس، و یا تا زمان استقرار، و یا محل استقرارش حرکت می کند] - و البته علم امروز به این واقعیت نیز پی برده است.

د - پس از دقت به نکات فوق، دقت به این مهم، لازم است که تمامی اجزای این عالم، به هم پیوسته اند، لذا وضعیت، حرکت و تحولات هر جزئی، در سایر اجزا اثر می گذارد. [چنانچه دانشمندان می گویند: اگر مگسی در پکن بال بزند، در آتمسفر لندن اثر می گذارد]؛ پس اگر گفته شد، گردش زمین به دور خورشید، سبب پیدایش تاریکی و روشنی در نیم کره می گردد، معنایش این نیست که وضعیت خورشید، چگونگی قرار گرفتن در مدار، چگونگی جریانش در مجرای خود و ... هیچ تأثیری در این امر ندارد، چرا که اگر این اندازه ها «مقدرات» نباشد و یا به هم بریزد، همه چیز از بین می رود، چه رسد به شب و روز. به قول مرحوم علامه طباطبایی^(۵) در تفسیر آیه ی فوق: «و به هر حال حاصل معنای آیه ی شریفه این است که: آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد، و در نتیجه دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد».

*** -** پس، حتی اگر در یک نگاه کلی گفته شود: شب، روز، ایام، سنین، فصول و ... بر اساس حرکت و گردش های زمین، ماه، خورشید، ستارگان، سیارات و سایر کهکشانها پدید می آیند، بیان غلطی نیست، چرا که قرار گرفتن و حرکت هر کدام در جایگاه، مدار و درجه ی خودشان سبب این نظم و ثبات آن می گردد.

سوال ۲۰: می‌خواستم بدانم این که خداوند در قرآن گفته «خدا نور آسمان‌ها و زمین است»، یعنی ما باید خدا را نور تجسم کنیم؟ یعنی خدا نور است؟ (۱۷ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر جسمی، حادث است، نبوده و بعداً به وجود آمده است - هر حادثی محدث می‌خواهد - هر جسمی محدود، نیازمند، متغیر و فانی است ...، و اینها صفاتی است که به خداوند متعال راه ندارد و او منزّه (سیحان) از این گونه توصیفات می‌باشد. لذا خداوند متعال جسم نیست و نباید او را (مانند تحریفات یهودیان، مسیحان و یا اندیشه‌هایی چون ابن تیمیه) تجسم نمود.

شاید بسیاری از واژگان یا اسم‌ها (یا حتی همه‌ی آنها)، مصداق جسمی نیز داشته باشند، اما دلیل نمی‌شود که هر کجا آن واژه یا اسم به کار گرفته شد، مصداق جسمی‌اش تصور و تصدیق شود. به عنوان مثال: «ید = دست»، «عین = چشم»، «قدم = به معنای ایستادگی پا»، «عضد = پشت» و ...، همگی نام‌های نهاده شده بر اعضای بدن می‌باشند. اما وقتی در فارسی، عربی، انگلیسی یا هر زبان دیگری گفته شود: دست قدرت، بازوی علمی، چشم بصیرت، ثبات قدم، پشتکار و ...، هیچ تجسمی از این اعضا صورت نمی‌گیرد، بلکه معنا و مفهوم و مقصود آن درک می‌گردد.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (التَّوْر، ۲۵) - خدا نور آسمان‌ها و زمین است ...» .

الف - اسم «نور» نیز معنا و مفهوم خود را دارد و در هر موضوعی [فیزیکی، فلسفی، عرفانی، ادبی و...] به معنای مربوط به موضوع تعریف می‌شود، هر چند که ریشه و مفهوم اصلی یک چیز است. به عنوان مثال: اگر گفته شد: شما می‌توانید به نور علم رشد کنید، منظور الکتریسته و نور چراغ و لامپ نیست. یا اگر گفته شد فلانی صورتی نورانی دارد، معنایش این نیست که مثل لامپ است و اگر وارد محوطه‌ی تاریکی شد، آنجا روشن می‌شود.

ب - با دقت در آیات متعددی که کلمه‌ی «نور» در آنها استفاده شده است، روشن می‌گردد که نه تنها به مفهوم بیان ذات یا چستی خدا یا جسمیت بخشیدن به او نمی‌باشد، بلکه اختصاص به خداوند متعال هم ندارد. چنانچه می‌فرماید: ای انسان‌ها! «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (النساء، ۱۷۴) - و برای شما نوری آشکار و روشنگر (قرآن) را فرو فرستادیم.» - و یا می‌فرماید: ای اهل کتاب! «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (المائدة، ۱۵) - حقا که برای شما از جانب خداوند نور و کتابی روشن و روشنگر آمده است.» - و یا می‌فرماید: کتاب تورات [و نیز انجیل که در آیات دیگر آمده است]، خودش نور است «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ (المائدة، ۴۴) - ما تورات را که در آن رهنمود و روشنائی بود نازل کردیم.».

همچنین می‌فرماید: مؤمنین، ایمان و عملشان «نور» است و در آخرت منافقین از نور آنها می‌خواهند و آنها پاسخ می‌دهند که باید این نور را در دنیا به دست می‌آوردید، اینجا دیگر نمی‌شود و دیر شده است:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِبْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (الحديد، ۱۳)

ترجمه: روزی که مردان و زنان منافق (در مسیر اهل محشر به سوی هدف خاص) به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: به خاطر ما (اندکی) درنگ کنید و مهلت دهید یا به سوی ما بنگرید تا از نورتان روشنی بگیریم. به آنها گفته می‌شود: به پشت سرتان (دنیا) بازگردید و (از آنجا) نوری بجوید. در این هنگام میان آنان (مؤمنان و منافقان) دیواری که دارای در است زده می‌شود، در طرف داخل آن (که به سوی بهشت است) رحمت است و بیرونش (که به سوی جهنم است) از آن ناحیه عذاب است.

معنی نور:

نور، در فیزیک یعنی چیزی که خودش روشن است و سبب روشنی چیزهای دیگر می‌شود. در مثال نور آفتاب یا نور چراغ مثال زده می‌شود که از یک سو خودش را به واسطه‌ی نور دیگری دیده نمی‌شوند، بلکه روشن هستند و از سوی دیگر، باعث دیده شدن (پدیدار شدن) اشیای دیگر در دید بیننده می‌شوند.

نور در حکمت، فلسفه و ادبیات قرآنی نیز به همین معناست، البته بدون جسمیت. یعنی: «نور، وجودی است که به خودی خود پیداست (هست) و سبب پیدایش (هستی) چیزهای دیگر می‌شود». پس، «اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، یعنی الله جلّ جلاله، وجودی قائم به ذات است، هستی عین ذات اوست و هستی بخش زمین و آسمان‌ها است.

سوال ۲۱: آیا طبق آیهی ۳۶ از سوره عبس، منظور از «صاحبته» همسر و «بنیه» فرزندان است؟ و چرا انسان در قیامت از زن و فرزندش نیز می‌گریزد؟ (دیپلم) (۱۹ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیات مورد بحث به شرح ذیل است:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس، ۳۳ تا ۳۷)

ترجمه: پس هنگامی که صیحه‌ی گوش‌خراش (نفخه‌ی دوم صور) در رسد * روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد * و از مادر و پدرش * و از همسر و پسرانش * برای هر انسانی در آن روز حال و کاری خواهد بود که او را به خود مشغول دارد.

الف - بله، معنای «وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» همسر و فرزندان می‌باشد، اعم از دختر یا پسر. خداوند متعال در این آیات، نزدیک‌ترین افراد سببی و نسبی را برشمرده و تأکید نموده است که در چنین روزی، انسان حتی از آنها فرار می‌کند.

ب - این آیات، عظمت روز قیامت و حالت انسان در آن روز را تشریح می‌نماید تا مفهوم و مُدرک همگان گردد.

انسان در همین عالم دنیا نیز وقتی با حادثه‌ای سنگین مواجه می‌گردد، برای لحظات، دقایق یا حتی مدتی، دچار فراموشی می‌شود که اصطلاحاً می‌گویند: شوکه شده است. مثل کسی که مثلاً تصادف سختی می‌کند، حتی اگر کاملاً سالم هم مانده باشد، ممکن است برای چند لحظه همه چیز و حتی نام خودش را فراموش کند و نداند که کجاست و چه شده است؟ و اگر در خطر و مهلکه‌ای باشد، پذیرای شنیدن مشکلات دیگران نمی‌باشد. چرا که اول باید خود را نجات دهد.

ج - حوادثی چون مرگ، ورود به قبر، ورود به عالم برزخ، نفخه‌ی صور و بالاخره برپایی قیامت و ورود به محشر کبری، یکی عظیم‌تر از دیگری است، به حدی که قابل تصور نمی‌باشد و هول و هراس عجیبی را بر انسان مستولی می‌کند، به ویژه هنگامی که می‌فهمد، این همان محشر و قیامتی است که به او وعده داده شده بود. روز بیرون ریخته شدن همه‌ی اسرار «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» - روز حساب «يَوْمَ الْحِسَابِ» و روز حسرتِ نعمات و فرصت‌های از دست داده «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» - روز پشیمانی از غفلت‌ها، بی‌توجهی‌ها، فدا کردن حقایق برای لذاتی اندک و زودگذر، لجابت‌ها و کرده‌های سوء «يَوْمَ التَّعَابُنِ» و ... (به نام‌های گوناگون قیامت در قرآن کریم توجه شود).

در چنین روز و صحنه‌ای، انسان همه کس را فراموش می‌کند، چرا که روز محاکمه‌ی خودش است، آن هم در محکمه‌ای که اسناد و شواهد حاضر است، و بفرموده‌ی حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): شاهد، خود حاکم است. یعنی قاضی دادگاه خودش شاهد بوده است و هیچ راه توجیه، تکذیب و فراری وجود ندارد.

از این رو، در آیه‌ی بعد از ذکر فراموشی خویشان، خود به علت این فراموشی تصریح کرده و می‌فرماید: به این دلیل است که هر کسی آنجا آن قدر مسئله و گرفتاری دارد که به یاد دیگران و مشکلات آنها نمی‌افتد «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ».

د - در ضمن باید دقت داشت که پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند و ... همه نَسَب‌های عالم دنیاست که پیدایش در آن، با امتزاج نطفه در رَجَم و تولد ایجاد می‌گردد. در روز قیامت، هیچ کسی از دیگری متولد نمی‌گردد که بگوید این پدر یا مادر من است؛ و نسبتی با کسی ندارد که بگوید: او همسر یا فرزند من است. بلکه همگان، مستقلاً از خاک برمی‌خیزند. (شاید بتوان گفت: مثل خلقت حضرت آدم (علیه‌السلام)، و کسی با کسی نسبتی ندارد. لذا مهر پدری، مادری، فرزندی و همسری نیز ندارد. منتهی اگر به بهشت

رفت، می‌داند که با این افراد در دنیا این نسبت‌ها را داشته است، لذا اگر آنها نیز اهل بهشت باشند، دیدار آنها برایش چشم‌روشنی و بهجت‌آور می‌گردد.

ه - کسی می‌تواند در امری متوجه دیگری شود و به داد او برسد که خودش در آن امر گرفتار و محتاج نباشد. اگر کسی پولی نداشته باشد و گرسنه و تشنه باشد، نمی‌تواند به فقیر و نیازمند دیگری پول، غذا یا آبی بدهد. پس آنجا کسی به فکر دیگری نیست؛ گرفتاری‌های خودش، برای خودش کافیهست «يَوْمَئِذٍ شَأْنُ يُغْنِيهِ»، مضافاً بر این که می‌داند کاری از دستش برنمی‌آید، که اگر برمی‌آمد، برای خودش انجام می‌داد.

و - از این رو، فقط کسانی که در آنجا فوری در امنیت قرار می‌گیرند؛ به تعبیر و وعده‌ی خداوند متعال در قرآن کریم، ترس و اندوهی ندارند «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، یعنی نگرانی و ترس از پیش رو (عذاب و جهنم) و اندوه عمر از دست داده (پشت سر) را ندارند، باذن الله به شفاعت ماندگان در محشر برمی‌خیزند. مثل: انبیا، رسل، امامان، اولیاء الله، شهدا، صدیقین، مؤمنین و متقین، و در یک معنا «اهل الجنة».

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۲: آیا می‌شود الهی بودن قرآن را ثابت بفرمایید؟ (۲۱ مرداد ۱۳۹۳)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

چه کسی توانسته رد کند که ما ثابت کنیم؟ شاید بسیاری قبول نداشته باشند، مکذب یا مفتری باشند، اما هنوز کسی آن را رد نکرده است.

دقت کنیم که همیشه اثبات با مدعی است. مدعی باید دلیل و سند و مدرک و شاهد بیاورد و ادعای خود را اثبات نماید.

در وحیانی بودن قرآن کریم، مدعی خداوند متعال است. دلایل هم آورده است. به عنوان مثال: پس از مباحث خُرد و کلامِ جِکمی، اعتقادی، خبری، اخلاقی ... و نیز احکام، می‌فرماید:

الف - اگر قرآن کریم، از جانب خدا نباشد، لابد از جانب بشر است، لذا در آن اختلافات فراوانی دیده خواهد شد. چه به حسب ظاهر، چه متن، چه پیام، چه استدلال، چه ناهمگونی، چه تنافی یا تضاد و

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء، ۸۲)

ترجمه: آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف فراوان می‌یافتند.

ب - اگر قرآن کریم، از جانب خدا نباشد، لابد از جانب بشر است، پس بشر می‌تواند باز هم مثل آن را بیاورد. لذا خداوند متعال در قرآن تحدی می‌کند که مثلش را بیاورید، اگر نمی‌توانید ده سوره مثل آن بیاورید، اگر آن را هم نمی‌توانید، یک سوره مثل آن بیاورید و اگر آن را هم نمی‌توانید، دیگر لجزای و عناد نکنید:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

(هود، ۱۳)

ترجمه: آیا می‌گویند: او این(قرآن) را از پیش خود ساخته (و به خدا نسبت می‌دهد)! بگو: شما نیز ده سوره‌ی ساختگی همانند آن را بیاورید و (برای ساختنش) هر کس را غیر از خدا توان دارید فراخوانید، اگر راست‌گویید.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس، ۲۸)

ترجمه: آیا می‌گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بگو: اگر راست می‌گویند، سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می‌توانید [به یاری] فراخوانید.

ج - این استدلال خداوند متعال در وحیانی بودن قرآن کریم است، حُب حالا نه تنها دست باز است، بلکه خدا حریف طلبیده و می‌فرماید: بروید در آن اختلاف پیدا کنید و یا مثلش را بیاورید.

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال است که از نزول قرآن کریم گذشته است. بشر رشد علمی بسیاری یافته است، پس می‌تواند دست کم امروز قرآن را رد کند و یا با وجود این همه فیلسوف، حقوقدان، جامعه‌شناس، ادیب و دانشمند در علوم طبیعی یا دیگر علوم، مثلش را بیاورد. این نمی‌شود که مدعی بگوید: هم نمی‌توانم به ظاهرش ایرادی وارد کنم - هم نمی‌توانم هیچ یک از حقایق مطروحه در قرآن را [به صورت عقلی یا علمی] رد کنم - هم نمی‌توانم مثلش را بیاوریم [حتی یک سوره]، هم قبول ندارم که کار و سخن بشر نیست و شما اثبات کنید که وحی است! حُب این که اثباتش در دل همین نوع تکذیب مستتر است، می‌گوییم وقتی از دست بشر بر نمی‌آید، معلوم است که سخن بشر نیست، بلکه وحی است. وگرنه تا کنون صدها یا ده‌ها مثل آن آمده بود، چنانچه مکتب پشت مکتب و ایسم پشت ایسم زاییده می‌شود و به سرعت اختلاف و بطلانش اثبات می‌گردد.

آیت الله جوادی آملی:

«... از جمله ادله‌ی حقانیت و خدایی بودن قرآن هماهنگی و عدم اختلاف بین آیات است قرآن در این باره می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» - آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می‌یافتند.»

قرآن طی ۲۳ سال نازل شده است در مکان‌های مختلف و در زمان‌های گوناگون و در حالت‌های مختلف، گاهی در حال سختی و صعوبت و گاهی در حال سهولت و آسانی، گاهی در جنگ و گاهی در صلح، گاه در فقر و فلاکت و گاه در پیروزی و جمع غنائم جنگی، گاهی در سفر بوده گاهی در حضر، گاهی در مکه و گاهی در مدینه، زمانی در برخورد با دشمنان و زمانی در رابطه با دوستان؛ کتابی که در این شرایط گوناگون نازل شود و هیچ اختلافی در آن نباشد قطعاً معجزه و از جانب خداست، این آیه کریمه از طریق قیاسی استثنایی اعجاز و حقانیت قرآن را ثابت می‌کند «مقدم» این قیاس «و لو كان من عند غير الله» است و «تالی» آن «لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً».

می‌فرماید: شما هر چه که در قرآن تدبر کنید و تفحص نمایید نه تنها اختلافی در آن نمی‌بینید، بلکه سراسر آن را هماهنگ‌تر و منسجم‌تر می‌یابید پس «تالی» قیاس که وجود اختلاف است باطل است و اگر «تالی» باطل بود بطلان «مقدم» نیز روش می‌شود. یعنی قرآن کتاب بشری نیست بلکه کلام الله و کتاب الله است.» (آیت جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، نشر اسراء، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

www.x-shobhe.com

سوال ۲۲: آیا جایگاه حضرت مریم (سلام الله علیها) از حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) برتر است؟ چون اسم ایشان به عنوان بانوی برگزیده در قرآن کریم آمده است. (۲ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این سؤال اخیراً بسیار برای اذهان عمومی [و غالباً به گونه‌های متفاوت و به شکل شبهه] مطرح می‌گردد. البته هیچ اشکالی ندارد، این هم یک سؤال است و باید مورد تحقیق و تفحص و پاسخگویی قرار گیرد؛ اما همان‌طور که مکرر بیان شد - به ویژه در عصر ما که تهاجمات گسترده است - مخاطبین باید هنگام شنیدن یک سؤال و یا یک شبهه، فقط به پاسخ فکر نکنند، بلکه به «هدف از طرح» نیز توجه داشته باشند. به عنوان مثال در همین سؤال هدف چیست؟ آیا می‌خواهند مقام حضرت مریم (علیها السلام) را بالا ببرند و یا به خیال خود مقام حضرت فاطمه‌ی زهراء سیده النساء العالمین را پایین بیاورند؟! قطعاً هدف دومی است، چرا که اولاً به قول خودشان قرآن کریم به مقام حضرت مریم (علیها السلام) تصریح کرده است، و ثانیاً اصلاً با ایشان کاری ندارند، با اسلام نیز کاری ندارند، بلکه دغدغه‌ای که آنان بر نمی‌تابند، بزرگ شمردن حضرت فاطمه (علیها السلام) نزد مسلمانان و الگو قرار دادن ایشان است؛ مضافاً بر این که قصد دارند بر اساس همان قاعده «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیست»، اذهان عمومی را نسبت به اهمیت و ارزش حدیث در فهم قرآن کریم و اسلام کم‌رنگ کنند.

الف - اگر دقت داشته باشید و در تاریخ نیز مطالعه بفرمایید، نوع اندیشه‌ای که امروزه در «وهابیت» بروز و ظهور دارد، حتی سعی داشتند (و دارند) که به پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین نیز درس توحید و قرآن بدهند!

بالاخره این قرآن کریم، به قلب مبارک شخص حضرت محمد (صلوات الله علیه وآله) نازل شده است و نه دیگران - و به لسان ایشان جاری شده و نه دیگران - ایشان ابلاغ وحی نمودند و نه دیگران. بنابراین پیش و بیش از دیگران به قرآن علم دارند. پس اگر آیه‌ای در شأن و مقام حضرت مریم (علیها السلام) را تلاوت و ابلاغ نمودند و نیز فرمودند: «فاطمه سیده النساء العالمین است»، هر دو مطلب را یک قلب، یک فکر، یک زبان، یک شخصیت و یک مقام بیان نموده است که بیش از همگان به قرآن کریم واقف است. «وَبِعَلْمِهِمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَبِزَكِّيهِمْ» مقام و تکلیف اوست، نه دیگران.

ب - بارها بیان شد که اولاً تکیه کلام الهی، همیشه بر «رسم» است و نه «اسم». لذا اگر از حضرات ابراهیم، صالح، شعیب، یوسف، موسی، عیسی، مریم و سایر انبیا و اولیای الهی نیز نام برد، به رسم آنان تکیه نمود، که او اب، تواب، شاکر، صالح، نبی یا رسول بوده‌اند. **ثانیاً:** اسم فقط آن نیست که نزد ما جاری است. مثلاً لفظ «محمد (صلوات الله علیه وآله)»؛ بلکه نبی، رسول، خاتم الانبیا و رحمة للعالمین نیز اسم است. اسم‌هایی که با رسمشان و مقامشان بیان شده است؛ چنانچه با تأکید تصریح دارد:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر هیچ يك از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است، و خدا به هر چیزی داناست.

و همچنین خداوند متعال در کلام وحی دستور می‌دهد که ایشان را آن چنان که خود را می‌خوانید، نخوانید: «لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ... (التور، ۶۳) - صدا کردن پیامبر (چه ایشان در حضور یا غیاب مخاطب باشند و چه از ایشان سخن به میان آورده شود) را میان خود، مانند صدا کردن [معمولی] یکدیگر قرار ندهید ...».

پس برای شناخت مقامات حضرات معصومین و از جمله حضرت علی و حضرت فاطمه علیهم السلام در قرآن، نباید به دنبال کلمات «علی و فاطمه» بگردیم. «صراط مستقیم» نیز اسم است.

نتیجه:

*- وقتی شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) فرمودند که ایشان صدیقه‌ی کبری - فاطمه‌ی زهرا - بتول و سیده‌ی النساء العالمین هستند، یقیناً همین‌طور است که ایشان می‌فرمایند و ما که قرآن را نیز از ایشان گرفته‌ایم، به ایشان درس قرآن نمی‌دهیم.

*- اگر در قرآن کریم راجع به حضرت مریم (علیها السلام) فرمود:

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۴۲)

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.»

در مقام حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ». آنجا به حضرت مریم (علیها السلام) فرمود: حال که طاهر و برگزیده شدی «يَا مَرْيَمُ افْتِيَّتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ» (آل عمران، ۴۲) - ای مریم! مطیع پروردگار خود باش و سجده کن و همراه راکعان رکوع نما.»، اینجا به شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) که اشرف مخلوقات، حبیب الله و خاتم الانبیاء و رحمة للعالمین است، فرمود، حال که به تو کوثر را عطا کردم «فَصَلِّ لِرَبِّكِ وَأَنْحَرِي» و در مورد ادامه‌ی نسلت نیز هیچ از گفته‌ی دیگران محزون مباش که «إِنَّ شَأْنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

همان گونه که راجع به حضرت مریم (ع) فرمود: «وَطَهَّرَكِ»، راجع به ایشان فرمود: «ويطهرکم تطهیرا». همان خدایی که فرمود: مریم را برگزیدم تا به او حضرت عیسی (علیه السلام) را عطا کنم تا او قوم بنی اسرائیل را هدایت کند؛ به آخرین پیامبرش، که جهانی است فرمود: به مردم بگو که اجر، پاداش و نتیجه‌ی رسالت من، در مودت حضرت فاطمه (علیها السلام) و اولادش محقق می‌گردد و تأکید کرد که آن بشارتی که به مؤمنین داده‌ام، همین است:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مژده می‌دهد. بگو: من بر این [رسالت] مزدی از شما نمی‌خواهم مگر محبت و دوستی خویشان [و اهل بیت] را، و هر کس نیکی کسب کند برای او در آن نیکی می‌افزایم.

آن که قرآن کریم را اخذ نمود و به ما ابلاغ کرد، فرمود آیه‌ی مباحله و لیلۃ القدر و شأن بیش از سی آیه‌ی دیگر، ایشان می‌باشند. پس، سیده‌ی النساء العالمین است.

سوال ۲۴: شخصی که مدعی است قرآن تفسیر نمی‌خواهد، گفت: «در آیه ۷ سوره آل عمران آمده: "و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن را نمیداند" .. و می‌گوید شما به معنی توجه نمی‌کنید و عربی نمی‌دانید! معنی واضح که فقط خدا می‌داند و بس! اگر این آیه را قبول ندارید، پس کافرید» (۳ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (ال عمران، ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود]، از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

پاسخ:

الف - این شخص مدعی، با این لحن کلام، سؤال یا شبهه یا نظریه دارد، یا دعوا دارد و مثل وهابی‌ها دُگم است و سریعاً نسبت به همه حکم کافر و مشرک می‌دهد؟

همین قدر که خود او به این آیه استناد می‌کند و نتیجه‌ای هر چند غلط می‌گیرد، خودش نوعی تفسیر است. آیا او اصلاً می‌داند که ترجمه (معنا کردن به زبان دیگر) یعنی چه؟ تفسیر یعنی چه؟ تاویل یعنی چه؟ چه تفاوتی با هم دارند؟

تفسیر: "تفسیر" در لغت به معنای شرح، بیان، توضیح و تبیین، اظهار معنا، و به تعبیری دیگر به معنای برگرفتن نقاب از چهره و کنار زدن پرده‌ها و روشن کردن عبارات و جمله‌ها می‌باشد.

(مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۹۴، دارالکتب العربی، بیروت)

تاویل: "تاویل" از ماده‌ی "أول" و به معنای رجوع و بازگشت دادن چیزی است. (مفردات الفاظ قرآن، راغب، ص ۲۷) - «تاویل در عرف قرآن، بیان حقیقتی را می‌گویند که امری از امور و معنایی از معانی از قبیل احکام و یا معارف و یا قصص و ... به آن حقیقت تکیه دارند.» (المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ج ۳، ص ۴۶ و ۴۷ و ۴۹)

ب - نه فقط علم تاویل نزد خداوند علیم و حکیم است، بلکه همه‌ی علوم فقط نزد اوست، رزاق، مالک، مدبر، حفیظ، ولی و ... (اسمای کمالیه) نیز فقط خود اوست، اما نفرمود که به هیچ کس، هیچ موهبتی ندادم و هیچ کمالی عطا نمی‌کنم.

علم به طور کلی نزد علیم است، چه علم غیب باشد و چه آن مقداری که برای ما مشهود می‌شود؛ اما نه تنها نفرمود از علم غیب و شهود به کسی نمی‌دهم، بلکه فرمود: علوم همه‌ی اسما و حتی آنچه ملائک نمی‌دانستند را به آدم تعلیم دادم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ ... (البقره، ۳۱)» یعنی علوم غیب و شهود؛ و نیز فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق، ۵)».

ج - علم تفسیر نیز نزد اوست، علم تاویل هم نزد اوست، اما نفرمود که به هیچ کس نمی‌دهم. اگر علوم قرآنی را ندهد که اصلاً هدایتی صورت نمی‌گیرد و هر کسی مثل این مدعی، ضمن رد هر گونه نیاز به تفسیر و تاویل، خودش تفسیر و تاویل به رأی می‌کند. خیر. بلکه علم تاویل نزد خداست و به راسخون فی العلم داده است.

*- در سوره ی کهف، می خوانیم که آن عبد صالح (حضرت خضر (علیه السلام))، به آن پیامبر اولی العزم (حضرت موسی (علیه السلام)) فرمود: حال بیا تا از «تأویل» آنچه بر آن استقامت نداشتی برایت بگویم، یعنی این علم به او داده شده بود و توسط وی نیز به حضرت موسی (علیه السلام) داده شد و به واسطه ی این آیات، به سایرین داده شد:

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (الكهف، ۷۸)

ترجمه: گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست. هم اینک تو را از تأویل (باطن، علل غایی، حکمت‌ها و مصالح) آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی خبردار می‌کنم.

*- لابد اگر این آقا آنجا بود، به حضرت خضر (علیه السلام) [العیاذ بالله]، تهمت کفر می‌زد!

د - در آیه ی مورد بحث می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ - با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند»؛ و این معترض مدعی، که یا اصلاً عربی و ترجمه و قواعد را نمی‌داند و یا با غرض (چنانچه در متن سؤال آمده بود)، می‌گوید: «خیر، گفته است راسخون فی العلم فقط می‌گویند ما به آنچه خدا نازل کرده ایمان داریم و این ربطی به برخورداری آنها از علم تأویل [باذن الله] ندارد!» یعنی یک جمله را از وسط فیچی کرده و نصف آن را همان‌طور که دلش می‌خواهد ترجمه و تفسیر به رأی کرده است! شاید به همین خاطر خداوند متعال تأکید می‌نماید که هر کسی متذکر معنا و مفهوم این آیه کریمه ی نمی‌شود و زیر بار نمی‌رود «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»، بلکه صاحبان فکر و اندیشه و علم می‌فهمند که تأویل آیات کار هر کسی نیست، تأویل را خدا می‌داند و راسخون فی العلم نیز به تعلیم خدا می‌دانند.

و البته در همین آیه تصریح و تأکید می‌نماید که اهل فتنه و آنان که در قلبشان غرض و مرض است، این متشابهات را هر گونه که دلشان بخواهد ترجمه، تفسیر و تأویل می‌کنند تا ایجاد فتنه کنند «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

سوال ۲۵: گمراه کردن خداوند چگونه است؟ در برخی آیات آمده است که خداوند هرکسی را بخواهد گمراه می‌کند؟ مگر می‌شود که خداوند کسی را هم گمراه کند؟ آیا این خارج از عدالت خداوند نیست؟

(دیپلم تجربی/کرج) (۹ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بله، در آیات بسیاری تأکید و تصریح شده که او هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌کند، مانند:

«أَقَمَنَ زَيْنٌ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (فاطر، ۸)

ترجمه: آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است] خداست که هر که را بخواهد پی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند پس مبدا به سبب حسرت‌ها [ی گوناگون] بر آنان جانت [از کف] برود قطعاً خدا به آنچه می‌کنند داناست.

الف - اخیراً باب شده که آخر هر سؤالی می‌پرسند: «آیا این با عدل خدا منافات یا مغایرت ندارد؟»؛ خوب باید دقت شود که این سؤال یعنی چه؟ آیا مخلوق، کار منافی با عدلی پیدا کرده که خدا از آن خبر نداشته است؟ یا می‌خواهد بگوید: خدا هم مثل این خدایان روی زمین (العیاذ بالله) ظلم می‌کند؟! [چرا که نقطه‌ی مقابل عدل، همان ظلم است].

پس ابتدا باید دقت شود که هیچ امر خداوند متعال (قول و فعل او)، با عدلش منافات ندارد و اساساً هیچ یک از صفات الهی با یکدیگر منافات یا تضاد یا تناقض ندارد، چرا که مرکب نیست، و همه‌ی صفات عین ذات هستند و او منزّه (سبحان) از هر گونه نقص و کاستی و نیستی و فنا و ... می‌باشد.

عدل یعنی قرار دادن علیمانه و حکیمانه‌ی هر چیزی در جای خودش؛ پس اگر در نظام آفرینش و ربوبیت آن، عدل نباشد و ظلمی رخ دهد، کلّ عالم هستی فاسد (تباه) و نابود می‌گردد. از این رو، وقتی قوانین حاکم بر «هدایت» و قوانین حاکم بر «ضلالت» از سوی او وضع شده است، و ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت عالم) را به دیگران واگذار نکرده است، هر چیزی در جای خودش قرار دارد و از ناحیه‌ی او ظلمی نمی‌شود.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند

ب - «هدایت» یعنی رشد به سوی کمال، که کمال نیز حق تعالی می‌باشد. «ضلالت» نیز یعنی گمراهی، یا همان خروج از مسیر هدایت و دور شدن از رشد و کمال و حق تعالی.

خب، حال دقت کنیم که چه کسی عالم هستی و انسان را با تمام ویژگی‌هایشان آفریده است؟ خدا - چه کسی قوانین حاکم بر اجزای این عالم را وضع کرده است؟ خدا - چه کسی عالم را ربوبیت می‌کند؟ خدا - چه کسی به انسان عقل، شعور، فطرت، پیامبر، امام و کتاب داده است و به او نیز اختیار داده است؟ خدا - بازگشت به سوی کیست؟ خدا - پس آیا جز او کسی می‌تواند هدایت یا گمراه کند؟ یعنی هدایت تحت ربوبیت و قوانین اوست، گمراهی نیز تحت ربوبیت و قوانین اوست.

ج - پس برای هدایتش، قوانینی وضع کرد، سبیل‌ها و صراطی قرار داد، دستورالعمل‌هایی صادر نمود، اسباب و وسایل و امکانات لازم [مثل عقل، وحی و امامت و نیز اختیار در انتخاب] را عطا نمود؛ و بالتبع اسباب، امکان و اختیار گمراهی را نیز او خلق و مقرر نمود، پس هدایت و گمراهی در چارچوب مشیت و حکومت اوست.

د - اما، راه هدایت و راه گمراهی را در هاله‌ای از ابهام قرار نداد که مثلاً بگوید: من هر کس را خواستم هدایت می‌کنم و هر کس را خواستم گمراه می‌کنم و شما نیز نمی‌دانید که چه باید بکنید و چگونه هدایت یا

گمراه می‌شوید؟ بلکه کاملاً تبیین نموده که چه کسانی مشمول هدایت قرار می‌گیرند و اگر انسان چنین و چنان کند، مشمول هدایت نخواهد شد، پس گمراه می‌شود. مثل این که معلمی بگوید: من درس می‌دهم، من شما را امتحان می‌کنم، نمره می‌دهم، من قبول می‌کنم و من رد می‌کنم. پس اگر درس خواندید قبولتان می‌کنم و اگر نخواندید، ردتان می‌کنم.

مثال قرآنی آن که خداوند متعال نیز تبیین و تعیین نمود و فرمود: خدا ظالمین را هدایت نمی‌کند: «والله لا یهدی القوم الظالمین».

پس اگر کسی ظلم کرد، خدا هدایتش نمی‌کند و همین که هدایتش ننمود، گمراه می‌شود - همین که انسان کاری کرد که مشمول رحمت الهی واقع نشد و از دایره‌ی رحمت او خارج شد، مورد لعنت (دوری از رحمت) واقع می‌شود - همین که خدا را فراموش کرد، خودش را فراموش می‌کند - همین که دلش قسی شد، ظلم می‌کند - همین که اهل معصیت شد، دعایش بالا نمی‌رود ...، و همین که خداوند مٔان، آنی نظر لطف، کرم، رحمت و هدایتش را از کسی برگرداند، او گمراه می‌شود. به این می‌گویند: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ»، یعنی هر کس را بخواهد، گمراه می‌کند؛ و این عین عدل است که البته همیشه رحمتش به خلق را مسبوق می‌دارد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۳۶: در مورد سوره تحریم و چند آیه ابتدایی آن و دلیل تحریم؟

(کارشناس ریاضی محض) (۱۲ شهریور ۱۳۹۳) [این سؤال مبهم و البته مهم، در پاسخ شرح داده شده است]

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیات مورد بحث و ترجمه به شرح ذیل است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ» (التحریم، ۱ تا ۳)

ترجمه: ای پیامبر! چرا برای کسب خشنودی همسرانت چیزی را که خدا برای تو حلال کرده حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است * در حقیقت، خدا برای شما [راه] شکستن سوگندهایتان را [به کفاره] معین داشته، و خدا مولای شماست، و او دانای حکیم است * و (به یاد آرید) هنگامی که پیامبر به برخی از همسرانش سخنی (شامل چند مطلب) به پنهانی گفت، و چون وی آن را (به زن دیگر پیامبر) افشا نمود و خدا (هم) پیامبر را از افشای او آگاه ساخت، پیامبر برخی (از افشاهای او) را (به وی) اظهار کرد و از برخی اعراض نمود و چون آن (همسر) را از آن افشا خبر داد، او گفت: چه کسی تو را از این افشا با خبر ساخت؟ گفت: آن (خدای) دانا و آگاه مرا خبر داد.

ملاحظه: همیشه سعی کنیم ابتدا سؤال را برای ذهن خودمان درست تعریف کنیم تا برایمان کاملاً مشخص گردد که دنبال چه می‌گردیم، سپس آن را برای مخاطب درست بیان کنیم تا منظور ما را درک نماید. به عنوان مثال از سؤال فوق معلوم نیست که مقصود چیست؟ آیا دنبال شأن نزول آیه باید بود، یا تفسیرش یا... - منتهی از آنجا که این آیات قرن‌ها مورد بحث بوده که «آیا پیامبر حلال خدا را حرام کرده است؟!» و بسیاری نیز برای توجیه دست بردن خود در تشریح به آن استناد می‌کنند، به همین جنبه می‌پردازیم.

شأن نزول:

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گاه که نزد "زینب بنت جحش" همسر خود می‌رفت، زینب او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌آورد. این سخن به گوش "عایشه" رسید و بر او گران آمد، می‌گوید: من با "حفصه" همسر دیگر پیامبر قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ "مغافیر" خورده‌ای؟! ("مغافیر" صمغی درختی بود که بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نزد "حفصه" آمد، او این سخن را به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گفت، حضرت فرمود: من "مغافیر" نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل نوشم (نکند زینب آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دل‌شکسته شود). ولی سرانجام او این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تکرار نشود. در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بعد از این ماجرا يك ماه از همسران خود کناره‌گیری کرد و حتی شایعه‌ی تصمیم آن حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند.

الف - حتی برخی از مفسران (به ویژه از مفسران بزرگ اهل سنت)، این ماجرا و آیه را حمل بر گناه صغیره‌ی ایشان کرده‌اند، و حال آن که اگر ایشان در تشریح تصرف کرده بودند و حلال خدا را حرام کرده بودند، نه ترک اولی بود و نه گناه صغیره، بلکه گناه کبیره‌ای است که خداوند فرموده اگر چنین کند، رگ گردنش را قطع خواهیم کرد.

ب - یک موقع کسی حلال خدا را حرام می‌کند، مثل آن کسی که گفته بود «در زمان رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) طواف النساء و متعة النساء بود، اما من بر شما حرام می‌کنم و هر کسی را که انجام دهد نیز به شدت تنبیه و مجازات می‌کنم»؛ این همان دست بردن و دخل و تصرف در تشریح الهی است که البته بدعت نیز می‌باشد. اما یک موقع کسی تصمیم می‌گیرد کاری که در اصل حلال است را خودش انجام ندهد یا لذتی که بر او حلال است را نبرد، نه این که آن را حرام اعلام کند؛ [مثل این که بگوید: من دیگر فلان غذا را نمی‌خورم یا دیگر غسل نمی‌نوشم و ...]، این حرام کردن حلال محسوب نمی‌گردد و هیچ اشکالی هم ندارد.

چنین تصمیم‌ها و عزم‌هایی، حتی بدون دلیل و علت خاص نیز اشکال ندارد، چه رسد به این که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، از آن بابت مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند.

ب - اما، اگر کسی برای این تصمیمش «قسم» یاد کند، آن وقت به جهت «قسم» انجامش بر او حرام می‌شود، نه این که مثلاً غسل حرام شده باشد. مثلاً اگر کسی قسم یاد کرد که «من دیگر به شهر اصفهان سفر نخواهم کرد»، این سفر به دلیل «قسم» بر او حرام می‌شود، نه این که کلاً سفر به اصفهان حرام اعلام شود. چنانچه ایشان نیز «غسل» را برای خود و همگان حرام اعلام نمودند که گفته شود دخالت و تصرفی در احکام شرعی شده است، بلکه قسم یاد نمودند که خودشان دیگر در این خانه و از این غسل نخورند.

ج - از این رو در آیهی بعد، خداوند متعال می‌فرماید، قسم یاد کردن، یک حکم شرعی است و باید رعایت شود، اما خداوند متعال برای شکستن قسم نیز راه گذاشته است و آن وجوب دادن کفاره‌ی شکستن قسم می‌باشد.

د - نکته‌ی حایز اهمیت آن که، ضمن این که خداوند متعال به پیامبرش که آزاده شده بود، دلداری داد که چرا حلال خدا را به خاطر همسران برای خودت حرام کردی، این قسم را با کفاره بشکن؛ به همگان آموزش می‌دهد که رعایت دیگران نیز حدودی دارد و هیچ ضرورتی ندارد که کسی به خاطر این که دیگران خوششان نمی‌آید، یا حسادت می‌کنند و ...، خود را از مواهب الهی محروم سازد.

اگر دقت شود، بسیاری از رفتارهای غیرمنطقی و غیرضروری ما و حتی خطاها یا گناهان ما، به خاطر خوشایند دیگران است. لذا خداوند متعال می‌فرماید که ابتدا، حین و انتهای هر تصمیم و عملی، رضایت خدا را در نظر بگیرید.

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه): «... پس پیغمبر اکرم (ص) هیچ امر تشریحی حلال را بر خود حرام نکرده و عتاب نیز در حقیقت متوجه زنان آن حضرت (ص) است که باعث شدند حضرت به خاطر رضای آنها و اذیت‌هایی که بر آن حضرت (ص) روا داشتند، از چیزی بگذرد و قسم بخورد، که عنایت الهی شامل حال آن بزرگوار شد و آزادی‌اش را برگرداند و با این خطاب آن زنان را مورد عتاب قرار داد و نصرت و تأیید خود را در مورد پیغمبرش اثبات نمود.» (المیزان، ذیل آیه)

سوال ۲۷: آیا در آیات و یا در روایات معصومین علیهم السلام آمده است که قرآن مجید یک موجود زنده است؟ (دیپلم تجربی/کوهدهشت) (۱۳ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

باید ابتدا دقت کنیم که اولاً تعریف و شناخت ما از «موجود زنده» چیست؟ و ثانیاً تعریف و شناخت ما از قرآن کریم چیست؟ و بعد ببینیم که آیا قرآن کریم موجود زنده هست یا خیر؟

الف - اگر منظور از موجود زنده، این باشد که مثلاً دست و پا و چشم گوش داشته باشد، نفس بکشد و تغذیه کند و مثل جاندارانی که می‌شناسیم باشد، خیر این گونه نیست.

ب - اگر منظور از قرآن کریم، کتابی متشکل از چند صفحه کاغذ مسطور بین دو جلد باشد، اصلاً چنین چیزی نازل نشده است، بلکه وحی نازل شده و سپس کتابت شده است. پس این قرآنی که به صورت کتاب در اختیار ماست، اگرچه محترم و مقدس است، اما کتاب و جسم جامد است. می‌توان آن را جابجا کرد، در کتابخانه جای داد، روی سر گذاشت و یا مثل آن کشیش امریکایی، به آتش کشید و یا در ده‌ها میلیون نسخه تکثیر نمود.

ج - اما اگر منظور از موجود زنده، یک حقیقت وجودی باشد، بله، نه تنها قرآن کریم، بلکه هر چیزی که از عدم به عرصه‌ی وجود می‌آید، دیگر وجود یافته است. یک سخن، یک حرف، یک تسبیح، یک ذکر، یک نماز، یک تلاوت ... و حتی یک گناه نیز، وقتی پدید می‌آید، وجود می‌یابد و زنده است. چنانچه حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌فرمایند: «گناه یک عمل زنده است، موجود زنده نیز هم حیات دارد، هم تولید نسل می‌کند و هم گناهان دیگر را باعث می‌شود و هم در دنیا و آخرت آبروی انسان را به خطر می‌اندازد.»، حال چطور ممکن است که گناه، یک عمل زنده و موجودی حی باشد، اما قرآن کریم نباشد؟

د - وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: این قرآن آیین دارد - هدایت کننده است - شفا و رحمت است - ظالمین را به خسران بیشتر می‌اندازد - این کتاب حکیم است و در امر الکتابی است که نامش نزد ما علی حکیم می‌باشد (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (الزخرف، ۴)) و ...، معلوم می‌شود که قرآن کریم حی است، کار انجام می‌دهد، باذن الله هادی و شافی و حکیم است. وقتی می‌فرماید: قرآن نور است - حبل الله است - حجة الله، آیت الله و وجه الله است - باقی است - باذن الله زنده کننده است - ظاهر و باطن دارد و ...؛ یعنی قرآن کریم موجود زنده (حی) می‌باشد.

ه - گاهی به ظاهر قرآن کریم توجه می‌کنیم، البته که کلام الله است و تجلی علم، حکمت و مشیّد الهی در قالب کلام است؛ گاهی به حقیقت قرآن توجه می‌کنیم، می‌بینیم که این کتاب، تعریف کلامی یک حقیقت وجودی و عینی است.

وقتی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) که اخذ کننده و ابلاغ کننده‌ی قرآن کریم است، در سخنان خود (به ویژه خطبه‌ی غدیر)، ده‌ها آیه از قرآن کریم را تلاوت می‌نماید و در تأویل می‌فرماید که مصداق این آیات، من و علی و امامان علیهم السلام هستیم - وقتی می‌فرماید سوره‌ی حمد من هستم و پس از من علی (ع) - وقتی می‌فرماید: صراط مستقیم من هستم و پس از من او - وقتی حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «منم قرآن» و در خصوص آیه‌ای دال بر شکایت رسول الله (صلوات الله علیه و آله) در قیامت از امتش به خاطر مهجور قرار دادن قرآن کریم می‌فرماید: «منم آن قرآنی که متروک ماند» و ...، پس حقیقت قرآن، موجود زنده است.

معنای بهشت در قرآن:

راوی می‌گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم، کسی در مجلس گفت: از خداوند بهشت می‌طلبیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: شما در بهشتید. پس از خدا بخواهید شما را از آن جا بیرون نکند. عرض کردیم: فدایتان گردیم، ما در دنیا هستیم [چطور می‌شود در بهشت باشیم] حضرت فرمود: آیا به امامت ما اقرار ندارید؟ گفتند: آری. پس امام (علیه السلام) فرمود: این معنای بهشتی است که هر کس به آن اقرار کرد، در بهشت است، پس از خداوند بخواهید شما را از آن محروم نکند. (معاسن البرقی ۱/۱۶۱)

یک آیه و یک حدیث در بیان باطن یا تاویل:

امام محمد باقر (علیه السلام) در بیان معنای باطنی آیهی ۳۰ سورهی ملک: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَابَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ - بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟» فرمودند: «إِذَا قَدَّمْتُمْ لِإِمَامِكُمْ قَلَمَ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْعَوْنَ - هنگامی که امامتان را از دست بدهید و او را نبینید، چه خواهید کرد؟» (فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۰۶) - این است که فرموده‌اند: تاویل این آیه، حضرت مهدی (سلام الله علیه) می‌باشند. پس قرآن موجود زنده است.

تاویل قرآن، وجود عینی خارجی:

آیت الله جوادی آملی: «تاویل در قرآن کریم هم به تعبیر که از مقولهی الفاظ و مفاهیم ذهنی است اطلاق شده و هم برای عین خارجی که متن تحقق و واقعیت است استفاده شده، و بر این اساس وقتی گفته می‌شود همهی قرآن تاویل دارد این تاویل ممکن است هم یک سلسله معنای ذهنی باشد که مفاهیم قرآن به آنها برمی‌گردد و هم وجودی عینی و خارجی باشد که قرآن کریم در قیامت در آن حقیقت ظهور می‌کند، این دو معنای تاویل قابل جمعند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند. پس تاویل که از «اول» و رجوع است می‌تواند به معنای ارجاع مفهوم به مفهوم دیگر باشد و هم به معنای ارجاع مفهوم به عین خارجی و نیز ارجاع مثال به ممثل.» (جوادی آملی، قرآن در قرآن، ص ۴۲۵)

سوال ۲۸: اگر مقام امامت بالاتر از نبوت است، چرا پیامبر اکرم (ص) به جای اینکه به عنوان "امام" معرفی شوند در جای جای قرآن از ایشان به عنوان "عبد" و "رسول" و "نبی" یاد شده است؟ (۱۶ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بالاتر بودن، مقام امامت نسبت به نبوت و رسالت، «اگر» ندارد، چرا که خداوند متعال چنین فرموده است.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴)

ترجمه: و هنگامی که خدا ابراهیم را با کلماتی بیازمود و او همه را به اتمام رسانید، گفت: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] گفت: از خاندانم چطور؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

الف - بدیهی است که خداوند متعال می‌توانست بفرماید، ابتدا او را امام قرار دادم و چون موفق بود، به نبوت و رسالت نیز برگزیدم، اما عکس این سیر را فرمود. یعنی فرمود پس از مقام‌های نبوت و رسالت، او را پس از انجام امتحانات، امام قرار دادیم.

ب - برخی تلاش دارند به خداوند متعال ادبیات نزول وحی را بیاموزانند و چون نمی‌توانند، تفسیر به رأی کرده و دائم می‌گویند: اگر منظور این بود، آن گونه می‌فرمود و یا چرا این گونه نفرمود؟ اما این خداوند علیم و حکیم است که وحی را آن گونه که می‌خواهد، نازل می‌نماید و تفسیر، تأویل و شرحش را نیز باید از پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، که همان "راسخون فی العلم" هستند، آموخت. این امر او در فراگیری و عمل به کتاب است.

ج - برخی، چون شیعه معتقد به امامت است و آنها نیستند، گمان می‌کنند که حتماً باید این مقام را تکذیب و یا تسخیف و تحقیر کنند. در حالی که واژه، معنا، مفهوم و مصداق "امام"، هیچ اختصاصی به تشیع ندارد.

اگر از آنان سؤال شود که بین مقامات متفاوت نبوت، رسالت و امامت حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، کدام بالاتر است، چه خواهند گفت؟ آیا می‌گویند: ابتدا رسول شد و سپس تنزل یافت و امام شد؟

این آیه، در سنن سالخوردگی آن حضرت نازل شد و خبر از امامت او پس از نزول آیه دارد. این آیه حاکی از آن است که اولاً حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) نبی بود که به او وحی نازل شد، ثانیاً رسول بود که به کلمات امتحان شد و ثالثاً فرزند داشت که در خصوص ذریه‌اش پرسید و ایشان در سالخوردگی از فرزند برخوردار شدند. پس، آیا می‌گویند: خداوند متعال ایشان را پس از این همه مقامات و امتحانات، از مقام خود نزول داد؟

*** -** امام، یعنی رهبر و پیشوا و هیچ راهی بدون رهبر نیست. هدایت به سوی امر الهی امام و رهبر دارد «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»، چنانچه دعوت به سوی جهنم نیز امام و رهبر دارد «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» و در آخرت نیز هر کسی با امام و رهبرش محشور می‌گردد. خواه معاویه، یزید و ابوباما باشد و خواه امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین ... و حضرت مهدی علیهم‌السلام «يَوْمَ تَدْعُو كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ... (الإسراء، ۷۱)» باشند و البته اصل معنا این است که همگان با امام عصر (ع) خود مشحور می‌شوند و باید پاسخگو باشند که با این نعمت چه کرده‌اند؟ بدیهی است که در امر هدایت الهی، امامت و رهبری بالاتر از ابلاغ است. آن تعلیم است و این تربیت. آن آگاهی بخشی و تذکر است و این راهبری و هدایت.

د - برخی اهل لفاظی و بازی با کلمات هستند. دقت ندارند که اگرچه قرآن کریم، کلام الله و احسن‌الکلام است، اما برای بازی با الفاظ نازل نشده است، بلکه برای تعقل، تفکر، تأمل، تدبر، شناخت، بصیرت، تعلیم، تربیت ... و هدایت نازل شده است.

اینان برای قبول یا رد مطلوب خود، همیشه به دنبال "کلمه" می‌گردند! مثلاً در توجیه عدم پذیرش امامت، می‌گویند: "چرا نام علی یا اولادش علیهم‌السلام در قرآن نیامده است؟"؛ گویی نام امامان و رهبرانی که تبعیت می‌کنند، در قرآن کریم آمده است!

در این بحث نیز می‌گویند: "چرا خداوند متعال پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را به القابی چون: عبد، نبی، رسول و... خطاب کرد، اما به لفظ امام خطاب نکرد؟"

۱/د: آیهی امامت حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را با دقت بخوانند؛ ایشان پس از این توفیق، سؤال کردند که آیا امامت در فرزندان من نیز جاری خواهد شد؟ خدا فرمود: خیر؛ بلکه فرمود: امامت عهد من است که به ظالمین نمی‌رسد. یعنی به دیگرانی از فرزندان تو که ظالم نیستند، می‌رسد؛ و یعنی به هر کس رسید، او را مظهر عدل بدانید.

۲/د: بشر حق ندارد که به خداوند متعال یاد بدهد که اگر می‌خواهی سایر رسولانت را به امامت قبول کنیم، حتماً باید لفظ "امام" را در مورد آنها نیز به کار بری! یک بار فرمود: دیگران نیز به این مقام می‌رسند و در آیات متعدد دیگر، به رسم امامت (نه فقط اسم آن) تصریح کرد. امام، پیشوا و رهبری است که باذن‌الله و بامرالله، هدایت تشریحی و تکوینی دارد.

علامه، آیت‌الله طباطبایی (ره): «... تقدم و مطاع بودن نمی‌تواند معنای امامت باشد، چون مطاع بودن شخص باین معنا است که اوامر و نظریه‌های او را اطاعت کنند، و این از لوازم نبوت و رسالت است.

و اما خلافت و همچنین وصایت معنایی نظیر نیابت دارد و نیابت چه تناسبی با امامت می‌تواند داشته باشد؟ و اما ریاست در امور دین و دنیا آن نیز همان معنای مطاع بودن را دارد، چون ریاست به معنای اینست که شخصی در اجتماع مصدر حکم و دستور باشد.

پس هیچ يك از این معانی با معنای امامت تطبیق نمی‌کند، چون امامت به این معنا است که شخص طوری باشد که دیگران از او اقتداء و متابعت کنند، یعنی گفتار و کردار خود را مطابق گفتار و کردار او بیاورند و با این حال دیگر چه معنا دارد که به پیغمبری که واجب‌الاطاعه و رئیس است، بگویند: (انی جاعلك للناس نبیا، من می‌خواهم تو را پیغمبر کنم و یا مطاع مردم سازم، تا آنچه را که با نبوت خود ابلاغ می‌کنی اطاعت کنند، و یا می‌خواهم تو را رئیس مردم کنم، تا در امر دین امر و نهی کنی، و یا می‌خواهم تو را وصی یا خلیفه در زمین کنم، تا در میان مردم در مرافعاتشان بحکم خدا حکم کنی؟.

پس امامت به معنای هیچ يك از این کلمات نیست، و چنان هم نیست که همه‌ی آن کلمات برای خود معنایی داشته باشند، ولی خصوص لفظ امامت معنایی نداشته و صرفاً عنایتی لفظی و تفننی در عبارت باشد، چون صحیح نیست به پیغمبری که از لوازم نبوتش مطاع بودن است، گفته شود:

من تو را بعد از آن که سال‌ها مطاع مردم کردم، مطاع مردم خواهم کرد، و یا هر عبارت دیگری که این معنا را برساند، هر چند که عنایت لفظی در کار باشد برای این که محذوری که گفتیم با این حرف‌ها برطرف نمی‌شود، و عنایت لفظی اشکال را رفع نمی‌کند و مواهب الهی صرف يك مشیت مفاهیم لفظی نیست، بلکه هر يك از این عناوین عنوان یکی از حقایق و معارف حقیقی است و لفظ امامت از این قاعده‌ی کلی مستثنی نیست، آن نیز يك معنای حقیقی دارد، غیر حقایق دیگری که الفاظ دیگر از آن حکایت می‌کند. [حقیقتی که در تحت عنوان "امامت" است (در قرآن "امامت" و "هدایت" با هم آورده شده‌اند)]. (المیزان، ذیل آیه)

ه - برخی گمان می‌کنند که اگر گفته شد: "مقام امامت بالاتر است"، یعنی مقام اهل بیت (علیهم‌السلام) بالاتر از رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است! این گمان غلط است. امام، پیشوا و هادی امت است؛ اگر به او وحی شد و به سوی امتی ارسال شد، نبی و رسول نیز هست و اگر نشد، طبق آیین نبی و رسول، پیشوایی و امامت می‌نماید. پیامبر اکرم (ص)، خود نبی، رسول و امام امت بودند و همه‌ی مؤمنین در تبعیت ایشان بوده و هستند و رجوع به امامان (علیهم‌السلام) نیز در راستای همان تبعیت و اطاعت است.

سوال ۲۹: آیا انسان گناهکار هم بالاخره می تواند در آخرت به محضر خداوند برسدو خدای خود را ملاقات کند؟ منظورم انسان گناهکاری است که حق الناس عمدی نداشته باشد. (ارشاد عمران/همدان) (۱۹ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بازگشت همه‌ی عالم به سوی اوست، پس همگان چه گناهکار و چه مؤمن و متقی، به سوی او بازمی‌گردند:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي الْمَصِيرُ» (غافر، ۳)

ترجمه: آمرزنده‌ی گناه، پذیرنده‌ی توبه، سخت کیفر و صاحب نعمت [فراوان] است. خدایی جز او نیست. بازگشت [همه] به سوی اوست.

حشر و قیامت حتمی است، هیچ دروغی در این وعده‌ی الهی نیست «لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ»؛ بی‌تردید همگان را در روز قیامت در محشر کبرا جمع می‌کند، چه مؤمن و چه فاسق:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (النساء، ۸۷)

ترجمه: خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست. به یقین، در روز رستاخیز - که هیچ شکی در آن نیست - شما را گرد خواهد آورد، و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟

پس همگان در آن روز به لقاء الله می‌رسند، چه آنان که امید و آرزوی لقاء محبوب را داشتند و چه آنان که حتی چنین لقای را باور نداشتند:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (الأنعام، ۳۱)

ترجمه: کسانی که لقاء الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند. تا آن گاه که قیامت به ناگاه بر آنان در رسد، می‌گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره‌ی آن کوتاهی کردیم.» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند. چه بد است باری که می‌کشند.

پس همگان به این لقا و دیدار می‌رسند، (که البته با چشم سر نیست، بلکه با کنار رفتن حجاب‌ها و آشکار شدن حقایق هستی و دیده‌ی قلب است) منتهی دو مسئله بسیار مهم است:

اول آن که: رو سفید به این دیدار می‌آیند و یا رو سیاه؟

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (العمران، ۱۰۶)

ترجمه: در روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌گردد. اما آنها که چهره‌هایشان سیاه شده (به آنها گفته می‌شود) آیا پس از ایمانتان کفر ورزیدید؟! پس بچشید این عذاب را در برابر آن که کفر می‌ورزیدید.

دوم آن که: به لقاء وجه رحمانی، لطف و کرم خدا نایل می‌شوند و یا به وجه قهر، غضب و انتقام او؟ هر دو لقاء الله است:

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الصَّالِينَ * فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ» (الواقعه، ۹۰ به بعد)

ترجمه: و اما اگر از یاران دست راست (که در آیات قبل توضیح داده است که اهل سعادتند) باشد * پس (به او گفته می‌شود) سلامی است تو را از جانب یاران دست راست (مؤمنین و از جمله انبیا و اولیا و امامان به

آنها سلام و خوش آمد می گویند و البته نه فقط لفظی، بلکه تکوینی) * و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد* پس پذیرایی ابتدایی (او) از آب جوشان است.

امیدواران به لقاء با روسفیدی:

اما چگونگی این ملاقات، اتفاقی یا شانسی نیست، بلکه در همین دنیا ترسیم شده و تعیین می شود. هدایت برای همین لقای محبوب با روسفیدی و قرار گرفتن در امن و امنیت و فلاح است. از این رو فرمود کسانی که مایل و امیدوار به لقای من باشند، هرگز با من شریک نمی گیرند و عمل صالح انجام می دهند، یعنی در نظر و اعتقادات و همچنین در عمل، موحد و مؤمن هستند:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الكهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: جز این نیست که من بشری مثل شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل شایسته کند و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.

ملاحظه: انسانی که خدا را دوست دارد و امید به لقای محبوب با روسفیدی دارد، اما می داند که گناهکار است، باید تا دیر نشده توبه و استغفار کند؛ و خدا بندگان تائبش را بسیار دوست دارد و نسبت به آنان مهربان، آمرزنده، لطیف، کریم و رحیم است. اما حق الناس امری است که باید جبران شود یا حلیت و رضایت اخذ شود. حال عمدی و یا سهوی، هر کدام احکامی دارد که باید رعایت شود و نباید سبک شمرده شود.

جدید و مکمل بحث:

مدت زیاده احساس می کنم خدا صدامو نمی شنوه، منو نمی بینه، دوستم نداره، هرچی صدایش می کنم جوابمو نمی ده ...، قبلاً وقتی باهش حرف می زدم آروم می شدیم، حضورشو باتمام وجودم حس می کردم. توبه کردم ولی فرقی نکرده لطفاً بگید چی کارکنم؟